

# هزاره‌ها

□ نوشته حسن فولادی

□ ترجمه علی عالمی کرمانی

مقدمه مترجم

الف) در باره کتاب:

«هزاره‌ها» عنوان اولین و تنها اثر تحقیقی مرحوم حسن فولادی است در مورد تاریخ، زبان، منشأ پیدایش، و سرزمین ملیت هزاره. اولین چاپ این کتاب در سال ۱۹۸۹ در امریکا (کالیفرنیا) منتشر شد. این کتاب مشتمل بر دوازده فصل، یک مقدمه، بخش سپاسگزاری‌ها و اسامی اعلام، ضمیمه (تتمه)، کتابشناسی، و فهرست موضوعات می‌باشد.

در نخستین فصل این کتاب از منشأ پیدایش این قوم و متعلقات نژادی‌اش بحث شده است. فولادی ۵ نظریه را در این مورد یادآور می‌شود و بر خلاف نظریه برخی مورخین معاصر، به هیچ وجه هزاره‌ها را از نژاد چنگیزخان نمی‌داند.

در دوامین فصل کتاب قلمرو سرزمین کوهستانی هزاره‌جات به تصویر کشیده شده و محدوده این سرزمین از غور تا غزنی و از ارزگان تا سمنگان تعیین گردیده است. در این فصل از جاهای دیدنی هزاره‌جات و مناطق مهم این سرزمین سخن به میان آمده است.

در فصل سوم کتاب زبان و ریشه زبان این قوم به کاوش گرفته شده است. فولادی ریشه اکثر قریب به اتفاق لغات هزارگی را، پارسی کهن می‌داند.

در فصل چهارم کتاب، از مذهب و معتقدات مذهبی مردم بحث شده است. مؤلف میزان گرایش و باورهای مذهبی ملیت هزاره را نسبت به خاندان عصمت و طهارت بسیار بالا می‌داند.

در فصل پنجم اوضاع سیاسی هزاره‌جات در زمان حکام کابل

و حکومت‌هایی که در همسایگی این قوم قرار داشتند مطرح می‌شود. در فصل ششم کتاب از جنگ‌های استقلال‌خواهی و حوادث سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ که تلخ‌ترین روزگاران تاریخ هزاره است، ذکر و یاد شده است. صحنه‌های دلخراش و تکان‌دهنده این سال‌ها، قلب هر هزاره‌ای را متألم و متأثر می‌سازند.

در فصل هفتم، مؤلف دوران سیاه بردگی و به بردگی کشیده شدن این قوم را به رشته تدوین درآورده است.

فصل هشتم، سلسله نوشتار تحقیقی، در مورد هزاره‌های خارج از افغانستان ارایه شده است.

فصل نهم به تشکیلات سیاسی - اجتماعی؛ فصل دهم به فرهنگ و رسومات این قوم؛ و فصل یازدهم به اقتصاد آنها اختصاص یافته است.

در فصل دوازدهم بحث شده است که هزاره‌ها به عنوان اقلیت محسوب می‌شود یا خیر.

#### ب) درباره مؤلف:

حسن فولادی متولد ۱۹۴۴ و از نسل دوم هزاره‌های پاکستان است. او در کویطه پاکستان بزرگ شده و در همین شهر تحصیلات مقدماتی خود را به پایان رسانده است. درجه لیسانس خود را در رشته علوم با موفقیت از دانشگاه سند پاکستان، و فوق لیسانس را از دانشگاه فیلیپین، مانیل، دریافت نمود. بعد از آنکه فولادی مدتی در حکومت ایالتی بلوچستان ایفای نقش می‌نمود، از طریق بورسیه تحقیقی به ایالات متحد آمریکا آمد و در سال ۱۹۷۵ فوق لیسانس دیگری را از دانشگاه «کورنل»، «ایثاکا» در نیویورک از آن خود ساخت.

فولادی بعدها تابعیت امریکا را قبول نمود و در طی ۱۲ سال گذشته همراه با خانواده خود در شمال کالیفرنیا زندگی می‌کرد. او در سراسر آسیا، اروپا و شمال آمریکا مسافرت کرد. وی علاوه بر زبان مادری خود، هزارگی، با پنج زبان زنده دیگر دنیا صحبت می‌نمود. او نویسنده آزاد بود و «هزاره‌ها» اولین (و در واقع آخرین) اثر اوست. زیرا بعد از انتشار این کتاب، فولادی بدرد حیات گفت.



## مقدمه:

لازم است یادآور شوم که این کتاب از اول تا آخر محصول کار یک نفر بوده است. هیچ گونه کمک مادی و تکنیکی به نویسنده از طرف کسی نشده است. نویسنده تمام هزینه تولید را خود به عهده گرفته و از اطلاعات تکنیکی خود که طی دوران تحصیل فوق لیسانس در دانشگاه کورنل کسب کرده و کمال استفاده را نموده است. بنا بر این مسؤلیت نویسنده ایجاب می کند که کمبودهای کتاب را چه از نظر فنی و چه از لحاظ محتوا و سبک، شخصاً خود متقبل شود.

هدف از تألیف این کتاب سه چیز بوده است که اولین و مهمترین آن افزایش اطلاعات نویسنده در باره تاریخ و فرهنگ ملیت خود بوده است. دومین هدف، گردآوردن اکثر (اگر همه اش نباشد) موضوعات و آثار منتشر شده و منتشر نشده در رابطه با ملیت هزاره در یک مجلد بود. سومین هدف، تشکر و سپاسگزاری است از تحقیق عالی که به وسیله نویسندگان صورت گرفته و در بخش پایانی هر فصل یادآوری شده است. سپاسگزاری از همه محققین، مخصوصاً از اساتید دانشگاه ها چون بیکن (Bacon)، کان فیلد، دولینگ، افیمو (Efimov)، فردیناند (Ferdinand)، اوامورا (Iwamura)، شرمن (Schurmann)، و تیمورخانف (Timur Khanov)، که نقش عمده ای در معرفی هزاره ها در جهان داشته اند و بر اساس کوشش مخلصانه و کار و زحمت بی وقفه خود، کمک به پژوهشگران این قوم نموده است. نویسنده و تمام ملت هزاره شدیداً مرهون تلاش و مساعدت آنان می باشند.

ممکن است کسی بپرسد که نویسنده چگونه به اهدافش دست یافته است، با اینکه او در سال ۱۹۷۴ و در آغاز که دست به کار این اثر شد، در باره تکمیل آن مشکوک بود. به موازاتی که زمان می گذشت و مواد موجود روی هم انباشته می شدند؛ اطمینان نویسنده هم روز به روز بیشتر می شد. در آخر؛ موقع اتمام و تکمیل این اثر، مؤلف متوجه شد که در باره ملت هزاره اطلاعاتی بیش از حد تصور به دست آورده است.

مؤلف این توانایی را به دست آورد که موادی را در خصوص تاریخ هزاره ها، نه تنها از منابع امریکایی که از مأخذ اروپایی و آسیایی نیز جمع آوری نماید. این ها شامل مواد منتشر شده به زبان های انگلیسی، روسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، ژاپنی، فارسی، اردو و پشتو نیز می شدند.

نویسنده با این اقدام، تلاش کرده است که تصویری از ملت هزاره ترسیم کند. برای اینکه دقت و کمال را تا حد امکان رعایت کرده باشد، به هیچ وجه در ثبت همه مواد

موجود مبادرت نکرده است. با این وجود خواننده با مطالعه هر فصل کتاب با نقل قول‌های زیادی مواجه می‌شود. مؤلف سعی کرده است از آثار هر نویسنده‌ای به صورت کامل استفاده نماید. به طور کلی و جزئی از آثار بیکن، کان فیلد، دولینگ، افیمو، فردیناند، اوامورا، شرمین، و تیمور خانف، و موارد زیادی که به وسیله دیگر نویسندگان در قرن ۱۹ و ۲۰ منتشر شده‌اند. اما این بدان معنی نیست که مؤلف همه منابع موجود را تماماً ثبت کرده باشد و همه کارهای دیگران در این کتاب وجود داشته باشد.

برای اینکه خوانندگان عزیز راحت باشند، نویسنده به جای اینکه در آخر کتاب لغات راگرد آورد، در هر جایی که مناسب می‌دانسته، در داخل متن، لغات و یا عبارات هزاره‌گی را معنی کرده است. به این ترتیب که معادل هزارگی هر کلمه یا عبارتی را که به کار رفته، بین پرانتز آورده است.

مشکلی که وجود دارد، در نویسه گردانی لغات و عباراتی است که ریشه عربی و فارسی دارند، و برای حل این مشکل، نویسنده از هیچجایی پیروی کرده است که به طور عموم مردم و حکومت پاکستان از آن استفاده می‌کنند. هیچجایی که در اکثر موارد روش نویسه گردانی بریتانیایی و هندی است و برای نویسنده آشناترین شیوه می‌باشد. مورد معروف، نویسه گردانی ماه رمضان است که دائماً به «رمضان» نویسه گردانی می‌شود.

نویسنده، همچنین مایل است ترتیب ضمیمه کتاب، کتابشناسی، و جدول فهرست موضوعات را روشن کند. از آنجا که اکثر افغانستانی‌ها (به طور عموم و هزاره‌ها به طور خصوص) اسم خانوادگی ندارند، نام‌ها در ضمیمه کتاب و در «نامنامه [who's who] یا نامنامه کتابی است که در فرهنگ هر ملت و قومی وجود دارد. م] بر طبق ترتیب الفبای نام‌های دو قسمتی اسم کوچک می‌باشد. این منطقی‌ترین راه برای حل مشکل می‌باشد. به علاوه خوب است یادآوری شود کلمه خان بعد از تقریباً همه اسامی افراد نامدار قبیله افغان [پشتون‌ها. م] می‌آید (و بعضی از اسامی ملیت هزاره هم در برگیرنده این کلمه می‌باشد)؛ اسم خانوادگی نیست؛ بنا بر این در کتابشناسی یا در ضمیمه استفاده نمی‌شود.

در سراسر این کتاب، نویسنده تلاش کرده است که جلو احساسات و نظرات شخصی خود را بگیرد، و چون گرد آورنده بی‌طرفی، صرفاً حقایقی را که برای تکمیل کتاب مورد نیاز بوده، ثبت نماید. هدف کتاب حاضر اثبات یا رد تئوری یا فرضیه‌ای، یا توهین و تحقیر و جریحه دار کردن احساسات کسی نمی‌باشد. اگر چه گهگاهی، مخصوصاً موقع نوشتن فصل‌های ۶ و ۷ برای نویسنده بسیار دردآور بود که جلو احساسات خود را بگیرد، زیرا جنگ و به دنبال آن به بردگی کشیده شدن مردم هزاره، داغ عمیقی بر قلب



ونهاد هر هزاره‌ای برجای گذاشته است. نویسنده امیدوار است که خوانندگان این کتاب به رنجی که او بر جان خریدیده است، ارج گذاشته، به خاطر بیرون ریختن احساساتش، او را مورد عفو قرار دهند.

### « هزاره‌ها »

در روی این کره خاکی، هزاره‌ها از جمله چندین نژادی هستند که اطلاع چندانی در مورد منشأ و مبدأ آنها در دست نیست. به دلیل فقدان اثر مکتوب هزارگی، و محدود و سطحی بودن مطالب و منابع غیر هزارگی، بسیار مشکل است (اگر غیر ممکن نباشد) که بتوان در مورد تاریخ قومی و نژادی هزاره‌ها به جمع‌بندی قطعی رسید. بسیار مشکل است که در یابیم از چه زمانی و از کجا این قوم به موقعیت و هویت کنونی خود رسیده‌اند. زیرا از آغاز خلقت تا قرن پانزدهم هیچ سند تاریخی معتبری در باره این قوم نداریم. از این رو برای دانش‌پژوهان و محققین تاریخ هزاره‌ها به طور قطع غیر ممکن خواهد بود تا تعریف جامع و مانعی از تاریخ و هویت این قوم به رشته تحریر و نگارش درآورد.

نظریه و تئوری‌های جدید بر اساس این مسأله می‌باشد که حکم می‌کند شاید هزاره‌ها از سلاله مغولان یا حداقل از اقارب و نزدیکان این سلسله باشند که در قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی در محل کنونی خود اسکان گزیده‌اند. هر چند بعضی از این نظریه‌ها منشعب از سنن و رسوماتی هستند که در بین هزاره‌ها وجود دارند، با این وجود اغلب آنها توسط مدارک مستدل تاریخی قرون گذشته تأیید می‌شوند. این نظریه‌ها را می‌توان به دسته‌های

زیر تقسیم‌بندی کرد:

- هزاره‌ها به عنوان بومی‌ترین مردم هزاره‌جات

- هزاره‌ها به عنوان نژاد مغولی کامل

- هزاره‌ها به عنوان ترک مغولی

- هزاره‌ها به عنوان مجموعه‌ای از گروه‌های قومی دیگر

- هزاره‌ها به عنوان نژاد تاجیک

### هزاره‌ها به عنوان بومی‌ترین مردم هزاره‌جات

این تئوری، که خیلی پذیرفته شده هم نمی‌باشد، بر این عقیده است که هزاره‌ها از سرزمین‌های دیگر به این محل مهاجرت نکرده‌اند، بلکه از دیر زمانی در محل کنونی‌شان سکونت داشته‌اند. برای اولین بار فردی از فرانسه به نام فریر Ferrier که در قرن ۱۹ به قسمت‌هایی از هزاره‌جات سفر کرده بود، این نظریه را مطرح کرد. او معتقد بود که

هزاره‌ها حتی در زمان اسکندر مقدونی در محل کنونی خود سکونت داشته‌اند. او ادعای خود را بر اساس توضیحات تاریخ‌نویس یونان، کارتزیوس Carsius در مورد چگونگی مسافرت زمستانی اسکندر در مناطق مرکزی افغانستان بیان می‌کند. او اعتقاد داشت که هزاره‌های کنونی ساکن در افغانستان، از نژاد همان مردم می‌باشند.<sup>۱</sup> به غیر از محقق افغان، پروفیسور شاه، هیچ کدام از تاریخ‌نویسان قرن ۱۹ و ۲۰ نظریه «فریر» را تأیید نمی‌کنند. این محقق نه تنها نظریه فریر را می‌پذیرد، که خود هم چندین مطالب خواندنی و جالب در این مورد بیان داشته است. او معتقد است که هزاره‌ها ساکنین اصلی منطقه کنونی هزاره‌جات می‌باشند. کلمه «هزاره» نام تغییر یافته پایتخت دوم آرکوزیا (Archozia)، هرولا (Herola)، یا اوزولا (Ozola) کهن می‌باشد. او کلمه هزاره را به معنی «خوب»، «خوشحال»، و «مشهور»<sup>۲</sup> می‌داند. در سال‌های اخیر محقق غربی به نام فلچر (Fletcher) هم معتقد است که هزاره‌ها ساکنان اصلی هزاره‌جات هستند و سال‌ها قبل از استیلای مغول در محل کنونی شان سکنی داشته‌اند.<sup>۳</sup>

### هزاره‌ها نژاد کاملاً مغولی

در طی قرن ۱۹ زمانی که اروپایی‌ها و دیگر سیاحان غربی به افغانستان آمدند، در میان گروه‌های قفقازی (Caucasian group) به گروه‌های مغول‌چهره زیادی برخورد نمودند. در این دوره بود که نظریه فوق (هزاره‌ها مغولی کامل هستند) رفته رفته پا گرفت. بدون شک رسومات هزاره‌ها، علاوه بر چهره و سیمای شان، در نضج این نظریه بی‌تأثیر نبوده است. در دنیای غرب مرسوم‌ترین و مقبول‌ترین نظر همین بوده است که هزاره‌ها را «مغولی کامل» بدانند و اکثر تاریخ‌نگاران دیگر هم با استناد به تحقیقات سیاحان غربی این نظریه را تأیید می‌نمایند.

یکی از طرفداران قوی و سرسخت این برداشت بلو (Bellew) می‌باشد، و معتقد است که منشأ اصلی هزاره‌ها مغولانی هستند که توسط خان بزرگ در هزاره‌جات فعلی ساکن شدند. چنگیزخان ده گروه از سربازان خود را به این منطقه گسیل داد. نه گروه از فرستادگان خان بزرگ در منطقه هزاره‌های کابل استقرار یافتند و جماعت دهم در منطقه هزاره‌های پاکلی (Pakli) در شرق رودخانه آمو (River Indus) مقیم گردیدند.<sup>۴</sup> این برداشت که هزاره‌ها را از سلاله لشکر چنگیزخان می‌داند، بعدها توسط تاریخ‌نویسان

۱. فریر Ferrier: ۲۲۲-۲۲۳.

۲. شاه: ۳۸-۳۲.

۳. فلچر Fletcher: ۱۷.

۴. بلو Bellew، نژادها: ۱۱۴.



قرن ۱۹ چون وانبری (Vanbery)<sup>۱</sup>، برنز (Burnes)<sup>۲</sup>، و تاریخ‌نویسان قرن ۲۰ چون فریزر - تیتلر (Fraser - Tytler)<sup>۳</sup>، هاکر (Hacker)<sup>۴</sup>، فاکس (Fox)<sup>۵</sup>، ایوامورا (Ewamura)<sup>۶</sup>، و ماکمون (Macmunn)<sup>۷</sup>، مورد تأیید قرار گرفت.

با توجه به این نظریه که هزاره‌ها نژاد کاملاً مغولی هستند، آرای گوناگونی که چه کسی آنان را به مکان کنونی انتقال داده است، مطرح می‌شود. اولین استناد تاریخی که مغایر این نظریه می‌باشد که چنگیزخان سربازان مغولی خود را به این منطقه گسیل داشته باشد، نظر ابوالفضل یکی از وزیران دربار اکبر، امپراتور هند، می‌باشد. بر اساس نظریه ابوالفضل، هزاره‌ها از اعقاب ارتش جغتای می‌باشد که توسط مانگوخان به کمک هولاکو خان فرستاده شد. این نیرو تحت فرماندهی نوه‌اش، نیکودار اقلان به این ناحیه اعزام گردیدند.<sup>۸</sup> این تئوری اخیراً از طرف محقق روسی، پتروشوسکی (Petrushevsky) تأیید شده است. وی ادعا کرده است که هزاره‌ها از تبار هورداس نیکوداری می‌باشند که در قرن ۱۳ به مناطق مرکزی افغانستان هجرت کرده‌اند. پتروشوسکی تئوری خود را بر اساس منابع تاریخی که مبین وجود مردم مغول چهره در ایران و در دیگر کشورهای همسایه افغانستان که در نتیجه رقابت‌های درون قومی پراکنده شده‌اند، بنیان نهاده است.<sup>۹</sup>

یول (Yule) در قرن نوزدهم، نظریه فوق را تأیید کرده اظهار می‌دارد که هزاره‌ها در مجموع یا بعضی آنها از نسل کاروان‌ها و یا نیکوداری‌ها یا هر دو اینها می‌باشند. یعنی منشأ و آغاز این سلسله برمی‌گردد به آنچه که امروز به اصطلاح باقیمانده مهاجمین مغولی نامیده می‌شود.<sup>۱۰</sup>

بویل Boyle معتقد است که هزاره‌ها از اعقاب مغول‌های نیکوداری می‌باشند که در افغانستان به صورت عشایری زندگی می‌کردند و حکومت ایلخانی‌ها را در خراسان، سیستان، کرمان و فارس به رسمیت نمی‌شناختند.<sup>۱۱</sup>

۱. مسافرت‌های وانبری: ۳۰۷.

۲. برنز Burnes: ۱۷۶.

۳. فریزر تیتلر Fraser - Tytler: ۵۶.

۴. هاکین Hackin: ۲۵۳.

۵. فوکس Fox: ۲۵۸.

۶. ایوامورا Ewamura، تعیین هویت: ۳۱.

۷. ماکمون Macmunn: ۲۰.

۸. ابوالفضل: ۴۰۱.

۹. پتروشوسکی Petrushevski: ۲۲-۴۱.

۱۰. یول Yule: ۱۰۳-۱۰۲ توضیح # ۴.

۱۱. بویل Boyle: ۲۸۹، پاورقی.

این نظریه که هزاره‌ها مغولی هستند اما به وسیله چنگیزخان در منطقه کنونی جایگزین نشده‌اند بلکه در طول روزگارانی بعد از استیلای چنگیزخان در ناحیه فعلی مقیم شده‌اند؛ بیشتر مستند به تحقیق خوب بیکن Bacon می‌باشد. خانم بیکن معتقد است که هزاره‌ها از سلاله لشکریان مغول و بیشتر از جغتایی‌ها هستند. این مغولان در افغانستان و در زمان‌های مختلفی یعنی بین سال‌های ۱۲۲۹ تا ۱۴۴۷ وارد سرزمین فعلی شده‌اند.<sup>۱</sup>

دیسجر (Thesiger) معتقد است که مغول‌ها در مرکز افغانستان به وسیله چغتایی، پسر چنگیزخان، یا به وسیله مانگه نوه‌اش در سرزمین غوریان، مردمی که بیشترین زیان را در حمله متحمل شده‌اند، مستقر گردیدند.<sup>۲</sup>

ایلیاس، هنگامی که در باره منشأ هزاره‌ها بحث می‌کند، این تئوری را تأیید می‌کند که هزاره‌ها مغولی خالص می‌باشند و به همان قیافه و هیكلی هستند که مغول‌ها در مغولستان. تئوری ایلیاس این است که هزاره‌ها از سلاله ارتش نیکودار اقلان یکی از ۳ پسران هولاکو می‌باشند. اقلان کسی است که در منطقه هزاره‌جات فعلی بعد از تاخت و تازهای زیادی، طی نیمه دوم قرن سیزدهم در این ناحیه مستقر شدند.<sup>۳</sup>

در حالی که اکثر نویسندگان، هزاره‌ها را به ارتشی نسبت می‌دهند که توسط رهبران مغول در نیمه اول قرن سیزدهم به افغانستان گسیل شدند، برنز ادعا می‌کند که هزاره‌ها نه تنها از نسل چنگیزخان می‌باشند که از نسل تیمور لنگ که هزار خانواده از اقوام خود را بر جای گذاشت، می‌باشند.<sup>۴</sup>

### هزاره‌ها به عنوان ترک مغولی

تاریخ‌نگاران زیادی، به اتفاق آرا مخالف نظریه مغولی بودن هزاره‌ها می‌باشند. در مقابل، آنها نظریه دیگری مطرح می‌سازند و آن، نظریه ترک مغولی نسب بودن هزاره‌ها می‌باشد. پروفیسور دژن مهمترین محقق است که از این نظریه جانبداری می‌کند. وی معتقد است که هزاره‌ها اسلاف ترک مغولی می‌باشند، که در طی چندین مرحله کوچ و اقامت، سرانجام در سرزمین کنونی افغانستان در زمان حکومت مانگوخان (ManguKhan) از سال ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ اقامت گزیدند.<sup>۵</sup> از طرف دیگر ماکمون

۱. بیکن Bacon، اُپک: ۴.

۲. تریجر، هزاره‌ها: ۳۱۳.

۳. ایلیاس، تاریخ رشیدی: ۱۳.

۴. برنز Burns، ۱: ۱۷۶.

۵. نعمت‌الله: ۶۸-۶۷.



(Macmunn) اعتقاد دارد که هزاره‌ها توسط چنگیزخان به مناطق کنونی جا داده شدند. بر طبق این نظر است که نسب اصلی هزاره‌ها را ترک می‌داند که در مناطق غزنه، قندهار و هرات سکنی گزیدند. او تنوری خود را بر اساس شواهد قیافه‌شناسی مطرح می‌کند.<sup>۱</sup>

### هزاره‌ها به عنوان تاجیک

محقق مشهور روس، اسنسارو (Snesarev)، نظریه ترک مغولی بودن هزاره‌ها را مردود دانسته و برعکس معتقد است که هزاره‌ها اقارب دوران مغول‌ها می‌باشند. اما کاملاً با نژاد تاجیک در آمیخته‌اند.<sup>۲</sup> این نظر، نفوذ تاجیک در نژاد مغول‌ها، مورد موافقت تیمورخانف (Timurkhanove) نیز قرار گرفته است. وی معتقد است هزاره‌ها حاصل آمیختگی و ترکیب مغولان و عناصر محلی عمدتاً تاجیک می‌باشد.<sup>۳</sup> علاوه بر این محقق روسی، پروفیسور شورمان (Schurmann) نیز همین عقیده را دارد. وی هزاره‌ها را اسلاف در آمیخته ایران یا ته ریشه تاجیک که با رونمای کاملاً مغول می‌باشند، می‌داند. پروفیسور شرمین تنوری خود را بر اساس شواهد علوم نژادشناسی بیان می‌دارد. از جمله نحوه زندگی و طرق کشاورزی را می‌توان نام برد که همانند کشاورزی و نحوه زندگی تاجیک‌های کوه‌نشین می‌باشد. او برای تأیید نظریه خود، جماعت کوچکی را در منطقه دایکندی که تاجیک نامیده می‌شود، به عنوان مثال ذکر می‌کند.<sup>۴</sup>

### هزاره‌ها به عنوان نژاد تیبِت‌ان و گورخا

چندین محقق آشنا به مناطق محلی هیمالیا، هزاره‌ها را از نژاد تبتی و یا گورکان ناپالی دانسته‌اند. ویگن (Vigne) اولین کسی است که این نظریه را مطرح نموده است. او معتقد است که هزاره‌ها از ریشه گورکان‌های ناپالی (یا گورخان‌های ناپال Nepalese Gokhans) هستند، زیرا از نظر چهره و قیافه به هم شباهت دارند.<sup>۵</sup> این نظریه بعدها توسط بلو (Bellew) مورد تأیید قرار گرفت که به آنها لقب گورخان‌های غرب داده شده است. او اشاره می‌کند چهره هزاره‌ها و گورخان‌ها شباهت زیادی به هم دارند. جز اینکه هزاره‌ها از رنگ چهره روشن‌تری برخوردارند.<sup>۶</sup> موهان لال (Mohan Lal) مورخ

۱. ماکمون: ۲۰.

۲. اسنسارف، Snesarev، افغانستان: ۱۹.

۳. تیمورخانف: ۲۴.

۴. شرمین، Schurmann، مغول‌ها: ۲۶.

۵. ویگن: ۱۶۹.

۶. بلوو، نژادها: ۱۱۶.

هندی هم این نظریه را پذیرفته است.<sup>۱</sup> از طرف دیگر مورکرافت (Moorcraft) بیشتر هزاره‌ها را به تبتی‌ها مربوط دانسته تا مغولان.<sup>۲</sup> ترینکل (Trinkel) که شباهت زیادی را بین نژاد تبتی و هزاره‌ها یافته است، این خویشاوندی را پذیرفته است.<sup>۳</sup>

در مقایسه با این تئوری‌ها اخیراً یک گروه از محققین روسی به مطالعه هزاره‌های جاغوری، بهسود، اورزگان و قره‌باغ پرداخته‌اند و بر اساس آنچه یافته‌اند، نظریه بالا را رد کرده‌اند؛ و در عوض به این نتیجه گیری رسیده‌اند که تیره مغول در آسیای مرکزی، که امروزه نماینده نژاد مغول می‌باشند، بورات‌ها (Burats)، یاقوت‌ها (Yakuts) و توینیان‌ها (Tuvinians) در شکل دادن نژاد هزاره‌ها روی هم تشریک مساعی نموده‌اند نه مغولان ناحیه هیمالیا.<sup>۴</sup>

بلو (Bellew) که اولین شخصی است نظریه مغولی بودن هزاره‌ها را مطرح کرده است، همچنین بعضی از قبایل کوچک‌دای چوپان را از قبیله هندی راجپوت (Rajput) دانسته که زمانی به این قسمت از کشور آمدند.<sup>۵</sup> اینان جزو بوداییان (Buddhists) باتانی (Batani) محسوب می‌شدند. او قوم و منطقه شیخعلی (یا نام شیخعلی) را با آیولی (Aioli) یونانی مرتبط می‌داند.<sup>۶</sup> در حالی که وود (Wood) قبیله شیخعلی را با قرقیزهای ساکن پامیر مرتبط دانسته است.<sup>۷</sup>

### تاریخ

بعد از مرگ چنگیزخان مغول در سال ۱۲۲۷ میلادی، امپراتوری او به دلیل وسعتش بین چهار پسرش تقسیم گردید. اگر چه دوسون (d'ohsson) موافق این عقیده نمی‌باشد که مناطق جنوب رودخانه آمو (Omus) جز مناطق به تصرف درآمده و تحت قیمومیت سلطنتی امپراتور بزرگ باشد،<sup>۸</sup> اما الیاس سرسختانه طرفدار این نظریه می‌باشد که مناطق مذکور جزء قلمرو حاکمیت سلطنت خان بزرگ محسوب می‌شده است.<sup>۹</sup> بر طبق نظر

۱. مهران لعل، مسافرت‌ها: ۸۶.

۲. مورکرافت Moorcraft، ۲: ۲۵۸.

۳. ترینکل Trinkel: ۷.

۴. دبت، ۱۱، Debets: ۳.

۵. بلوو، جدول نژادها (Ethnography): ۲۸.

۶. همان: ۴۵.

۷. وود: ۱۲۷.

۸. د-آهسون، ۲: ۲.

۹. الیاس، تاریخ رشیدی: ۲۹-۳۰.



الیاس، حوزة حاکمیت چغتای (Chaghatai) فرزند دوم، در ماوراء النهر یا ترانسوگزینا (Transoxiana) که عمدتاً بین دو رود سیر (Sir) و آمو (Omus) واقع است، تعیین شده است. هم چنین دامنه گستره آن تا شمال شرقی رشته کوه‌ها و جلگه‌هایی که در آن سوی رود دیر (Dir)، شرق دشت‌های کیپ چاک (Kipchak) واقع می‌باشد، می‌رسیده است. از طرف جنوب قندوز، بلخ، و در خارج از قلمرو خراسان منطقه‌ای که در آن زمان از شرق تا آن سوی غزنه و هرات و از جنوب تا مکران (Mekron) کشیده می‌شده است.

اولیور (Oliver) قلمرو شرقی امپراتوری چغتای را تا رودخانه هندوس می‌داند.<sup>۱</sup> بعد از مرگ چنگیزخان و در سال ۱۲۲۹ شاهزاده اُکتای بر تخت امپراتوری نشست و سیاست هجوم به سرزمین‌های بیگانه و حفظ صلح و آرامش در مناطق متصرف شده را ادامه داد. به منظور رسیدن به چنین هدفی چند لشکر را تدارک دید. یکی از آنها تحت فرماندهی منگوتاه به نواحی غزنی فرستاده شد.<sup>۲</sup> لشکر دوم تحت فرماندهی تایربهادر (Tair Bahadur) به هرات و سیستان فرستاده شد، که بعداً به قوای مغول در غزنه ملحق شدند. از آنجا که بیشتر این لشکریان تحت فرماندهی منگوتاه، که در آن زمان کنترل نواحی شمالی افغانستان کنونی را در دست داشت، به نظر می‌رسد که آنها در همان ناحیه باقی ماندند، و در چندین مرحله به هندوستان فرستاده شدند. منهای الدین (Menhaj - ud - Din) در مورد یکی از لشکرکشی‌ها در سال ۱۲۴۱ توضیح داده است که در آن نیروهای مغول مقیم غزنی همراه با نیروهای غور شرکت داشتند.<sup>۳</sup>

با مرگ چنگیزخان منطقه جلگه‌ای شمال اگروس (آمو) تحت کنترل پسرش چغتای درآمد. در شرق در سرزمین چغتای، مغولان چغتایی رو به سوی هند گذاشته بودند. آنها در چند مرحله از هندوکش گذشتند، به این امید که بتوانند به ثروت‌های هند دست یابند. بین سال‌های ۱۲۸۲ و ۱۳۰۶ حداقل نه گروه تحقیقاتی از نواحی هندوس عبور کردند.<sup>۴</sup> اگر چه هرگز نتوانستند هندوستان را فتح نمایند، اما توانستند کنترل دروازه‌های هند را به دست آورند. غزنی ظاهراً مرکز فرماندهی هجوم مغولان به هند، در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۱ غزنی بوده است.<sup>۵</sup>

در مورد وضعیت حکومت چغتای در زمان مرگش، چندان اطلاعی در دست نیست. پسر ارشد کارا هولاکو (Qara Hulaku) حکومت را به دست می‌گیرد، در حالی که

۱. اولیور، ۱۱: ۷۷.

۲. منهای الدین، ۱۱۱۹-۱۱۰۹.

۳. همان، ۱۱۳۲-۱۱۳۱.

۴. دو هانسون، ۵۶۲-۵۵۹.

۵. اولیور، ۹۸.

۶. اولیور، ۱۱: ۷۷.

بیوه‌اش ایوسکان (Ebuskan) حکومت نواحی ایوسکان (Ebuskan) را برای مدت کوتاه در دست می‌گیرد. در سال ۱۲۵۲ ایسومانگو (Isumangu) جانشین هولاکو و ایوسکان می‌شود. هولاکو و ایوسکان را در منصب قبلی خود ابقا می‌کند. هولاکو چند ماه بعد از این واگذاری، می‌میرد. حکومت او به بیوه‌اش ارگانا خاتون به وسیله آلگو (Algu) از آلمالیق (Almaligh) رانده شد که بعداً با ارگانا خاتون ازدواج می‌کند. او نواده بزرگ چنگیزخان مغول بود. در طول چند ماه آلگو و ارگانا خاتون در گذشتند و ما در این جا شاهد ملاقات مارکو پولو با خاقان پسر قوبلای نانگو هستیم. با مرگ آلگو، کوبلای، مبارک شاه فرزند آلگو و ارگانا را به عنوان جانشین چغتای معرفی می‌کند. اما طولی نمی‌کشد که فرزند دیگر چغتای به نام براق (Barak) او را از حکومت می‌اندازد و خود را به جای او «خان» می‌نامد. در سال ۱۲۷۰ او هم می‌میرد. شاید مسمومش می‌کنند. در همان سال فرزند دیگر چغتای به نام نیکپای به ریاست قبیله می‌رسد و بر علیه کوبلای خروج می‌کند و کشته می‌شود، و در سال ۱۲۷۱ تیمور تغای به جای او می‌نشیند. تیمور تغای به مدت دو سال حکومت می‌کند. سپس توسط داواخان (Dava Khan) فرزند براق برکنار می‌شود. حکمرانی داواخان طولانی‌ترین دوره‌ای بود که بعد از مرگ چغتای یکی از نوادگان او حکومت کرده بود. او مرکز حکومت خود را غزنی قرار داد و از آنجا چندین گروه اعزامی را به هندوستان گسیل داشت. در سال ۱۳۰۶ داواخان از دنیا می‌رود و فرزندش کیوک خان (Kuyuk Khan) جانشین او می‌شود. در سال بعد می‌میرد و به نوبه خود یکی از نوادگان چغتای به نام تالیکو (Taliku) جانشین او می‌شود. در مورد این حاکم گفته می‌شود، دین اسلام را پذیرفته است. وی توسط افسران کشته می‌شود. به جای او یکی از پسران به نام کابک را به مسند قدرت می‌نشانند. در سال ۱۳۰۹ کابک حکومت را به دست می‌گیرد و بعد از گذشت یک سال از حکومتش وی راه را برای حکومت برادر بزرگترش هموار می‌کند. وی به نام اسان بیک (Esan Buqa) بر تخت حکومت چغتای جلوس می‌کند. بعد از ۱۲ سال، در سال ۱۳۲۱ کابک دوباره حکومتی را که به برادرش تفویض کرده بود، به دست می‌گیرد.<sup>۱</sup> در همین زمان بود که قلمرو چغتای برای همیشه به دو قسمت تقسیم شد. این دو ناحیه به نام‌های ماوراءالنهر یا ترانسکوزیانا (Transoxian) و مغولستان یا جاتا (Jata) معروفند. ناحیه ماوراءالنهر یا ترانسکوزیانا از زمان تقسیم و همواره شاهد تلاطم و درگیری و نزاع بود. بعد از پنجاه سال امیر تیمور حکمرانی کامل آن نواحی را به دست آورد (نام پانزده خان را در این دوران می‌توان دید و به قدرت رسیدن تیمور نقطه پایانی بود بر دوران زوال و شروع



دوران قدرت در ماوراءالنهر. در همین دوران بود که پایه‌های حکومتی را که چغتای بنا نهاده بود، به زوال گرایید.<sup>۱</sup>

داوا، حکمران چغتای، ماوراءالنهر (۱۳۰۶ - ۱۲۷۳)، مناطق غزنی، سیستان، بلخ و بدخشان را در دهه ۱۲۹۰ به عنوان سهم حکومتی به یکی از پسران خود، قوت‌لوق خواجه، بخشید. او هم به منظور کنترل این منطقه وسیع، سپاهی متشکل از پنجاه هزار سرباز به آن مناطق گسیل داشت. قوت‌لوق خواجه، غزنی را به عنوان مرکز حکومت زمستانی خود انتخاب نمود و در تابستان‌ها به غور و قجریستان کوچ می‌کرد.<sup>۲</sup> بعد از مرگ قوت‌لوق خواجه در اوایل قرن چهاردهم این قلمرو حکومتی به پسرش داود خواجه رسید.

از حکمرانان چغتایی در مرکز افغانستان که بگذریم، به امورات مغولان در ایران (Persia) می‌رسیم. در سال ۱۲۵۱ بعد از مرگ اوگوتای (Ogotai) حکومت به پسرش منگوخان رسید. منگوخان در سال ۱۲۵۰ تاجگذاری نمود. وی برادر خود کوبلای (قوبلای) را به شرق و هولاکو را به غرب جهت تسخیر و تصرف بیشتر گسیل داشت.<sup>۳</sup> او چندین لشکر به غرب، به نواحی ایران و قلمروی خلفای مسلمان در بغداد تحت فرماندهی برادرش گسیل داشت. هولاکو در سال ۱۲۵۶ بر نواحی غربی (ایران) تسلط یافت. با تسخیر ایران، امپراتوری مغول که بعدها به نام ایلخان ایران معروف شد، بنیان نهاده شد که به مدت یکصد سال در ایران حکومت کردند. هنگامی که این لشکریان برای تاخت و تاز به غرب ایران فرستاده می‌شدند، سپاه دیگر از مغولان به نواحی کابل، غزنی و زابلستان فرستاده شد.<sup>۴</sup> بعد از هولاکو خان پسرش، اباکاخان، به حکومت ایران رسید و بعد از مرگ او (اباکاخان) ارغون‌خان ایلخان ایران شد. بعد از او پسرش غازان جانشین پدر گردید و در سن ۱۰ سالگی به نیابت از پدرش حکومت خراسان را تحت سرپرستی امیرنوروز به عهده گرفت. غزان‌خان ۳۹ سال بر نقاط گوناگون ایران حکمرانی کرد.<sup>۵</sup> او نه تنها بزرگترین ایلخان در ایران محسوب می‌شد که بزرگترین شخصیت در تاریخ شرق به حساب می‌آید.<sup>۶</sup> با مرگ غزان‌خان، برادرش خدابنده در سال ۱۳۰۴ جانشین او شد. و نام سلطان الجیتو (Sultan -ul- Jaitu) را بر خویش نهاد. او فرزند سوم ارغون شاه

۱. یاس، تاریخ رشیدی: ۳۸ - ۳۰.

۲. دوهاسون، ۴: ۲۶۹ - ۲۶۸.

۳. حمدالله، تاریخ گزیده: ۱۴۲.

۴. هاورث، ۳: ۴۲.

۵. براون Brown: ۴۰.

۶. هاورث، ۳: ۴۲.

بود و به مجرد اینکه پادشاه ایران شد، علاقه و افری به نواحی شرق امپراتوری خود نشان داد.

توجه ایلخانان به شرق، ابتدا منبث از اغتشاشاتی بود که نیکودارهای مغول در نواحی جنوب شرقی افغانستان و ناحیه سیستان به وجود آورده بودند. در سال‌های دهه ۱۲۶۰ نیکودارها تحت فرماندهی سه شاهزاده جوچید (Juchid) به این مناطق عزیمت کردند. نام‌های آنها عبارتند از بلغایی (Balaghai) توتار (Tutar) و کولی (Quli) فرزندان ارشد جوچید که در لشکرکشی هلاکو به ایران او را یاری می‌کردند. این شاهزادگان بعداً به جادوگری و افسون متهم شدند و سپس محکوم به اعدام گردیدند که توسط زهر حکم اعدام اجراء گردید. بعد از مرگ آنان سپاهیان‌شان متواری شدند. گروهی از آنان از طریق خراسان به ناحیه غزنی رسیدند، و تحت فرماندهی سرداری به نام نیکودار درآمدند. بلو معتقد است که نیکودار یکی از پسران هولاکوخان بوده است، و در آن زمان حکومت قندهار و غور را در دست داشته که بعد از آن در سال ۱۲۸۲ به حکومت ایران می‌رسد، و به عنوان نهمین امپراتور از دودمان چنگیزخان حکومت را به دست می‌گیرد.<sup>۱</sup> بدین گونه پیشینیان نیکودارخان و جانشینان او که بعد از خودش در آن نواحی حکومت کردند به عنوان نیکوداریان شناخته می‌شوند. فرار این لشکریان ظاهراً بعد از جنگی است که در پاییز ۱۲۶۲ اتفاق افتاد.<sup>۲</sup>

طولی نمی‌کشید که نیکودارها موقعیت خود را در ناحیه جنوبی افغانستان امروزی مستحکم می‌کنند، و از آنجا به مناطق ایلخان حمله می‌کنند. زیرا آنها حکومت ایلخان را در مناطق خراسان، سیستان، کرمان و فارس به رسمیت نمی‌شناختند.<sup>۳</sup> در سال‌های ۱۲۷۸ تا ۱۲۷۹ قوای نیکودارها به مناطق کرمان و فارس هجوم آوردند.<sup>۴</sup> توجه ایلخان اولجایتوس (Ilkhan Uljaitus) که در اواخر دوران حکومت خود به طرف شرق جلب شد. در سال ۱۳۱۳ متصرفاتش در قلمرو نیکوداری در جنوب افغانستان باعث جلب هجوم ارتش چغتای به فرماندهی کابک، برادر خان، اسان بوکا به آن منطقه شد.<sup>۵</sup> بعد از شکست نیروهای چغتایی فرمانده آنان، داوود خواجه (Davod Khaja) مجبور به فرار به سمت شمال اگزوس (Oxus) شد. بعد از الحاق آن منطقه به امپراتوری خویش، الچینا، یاسور (Yassaur) فرزند بزرگ بیدور (Baidur) فرزند

۱. براون: ۴۰.

۲. هاورث، ۳: ۳۹۲.

۳. همان: ۴۸۶.

۴. همان: ۳۶۲.

۵. همان: ۴۰۴.



ششم چغتایی را در آنجا منصوب می‌کند و مناطق بلخ، کابل، بدخشان و قندهار را تحت حاکمیت او قرار می‌دهد.<sup>۱</sup> الجیتوس حاکمیت این نواحی را به دلیل وفاداری یاسور به ایلخانان ایران و بریدن از دودمان چغتایی خود به او می‌بخشد. با اعطای این نواحی به یاسور، آلجیتا به مشکل نیکوداری و هجوم هر روز آنها به مناطق شرق امپراتوری آنها خاتمه می‌دهد.

یاسور مدتی در این منطقه حکومت می‌کند و در آنجا صلح و آرامش را برقرار می‌نماید. او که در قلمرو چغتایی در شمال و در قلمرو ایلخانان در غرب شاهد پیشرفت‌های سیاسی بود، اقدام به افزایش قوا کرد. بعد از اولجیتوس پسرش، ابوسعید، جانشین او شد. او که جوان دوازده ساله‌ای بیش نبود، تحت سرپرستی امیرچوپان که در آن زمان فرمانده کل لشکر بود، قرار گرفت. امیرچوپان بعداً به دستور ابوسعید توسط غیاث‌الدین کرد والی هرات کشته شد. دلیل کشته شدنش این بود که به خواستگاری ابوسعید از دخترش جواب رد داده بود و متعاقب آن به هرات گریخته بود.<sup>۲</sup> وقتی که یاسور متوجه شد که ایلخانان به منطقه شرق چندان توجهی نشان نمی‌دهند، او خود را امیر مستقل منطقه شرقی امپراتوری خواند. او مازندران را مورد هجوم و تاخت و تاز و غارت قرار داد. این حوادث در دوران حکومت ابوسعید ایلخان پسر الجیناس (الجینوس)، که به جای پدر بر تخت پادشاهی ایران نشسته بود، اتفاق افتاد. ابوسعید فرمانده‌اش امیرحسین را به گرمسیر (منطقه‌های گرم در نزدیکی خلیج فارس) فرستاد، و یاسور را مجبور کرد تا به مواضع خود برگردد، و یک بار دیگر یاسور تلاش کرد تا یوغ ایلخانان را از گردن خود همانند چغتای‌ها بردارد، و خود را مستقل بخواند. ولی این بار با لشکریان متحد ایلخانان و چغتای‌ها روبرو شد. و در قندهار کشته شد. گفته می‌شود که فرمانده نیروهای یاسور از طرف دشمنان باج گرفته بود و بعد از مرگ یاسور هیچ گونه درگیری نظامی اتفاق نیفتاد.<sup>۳</sup>

بعد از شکست یاسور نواحی شرقی به امپراتوری ایلخانی پیوست و به شاهزاده چغتایی واگذار گردید. در سال ۱۳۲۶ در زمان حکومت ابوسعید، یکی از خانان ماوراءالنهر به شرق هجوم برد و در نواحی غزنی توسط امیرحسین پسر امیرچوپان شکست خورد. بعد از شکست خان، امیرحسین به هرات بازگشت.<sup>۴</sup>

با مرگ ابوسعید در سال ۱۳۳۴ سلسله ایلخانان مغول رو به زوال نهاد. اگر چه

۱. دوهاسون، ۴: ۶۴۲-۶۴۴.

۲. بلوو، تحقیق: ۴۱-۴۰.

۳. دوهاسون، ۴: ۶۴۲-۶۴۴.

۴. همان: ۶۷۰.

چند حکمفرمای دیگر با نام ایلخان بر روی کار آمدند، اما هیچ کدام از آنان نتوانستند، به طور کامل به ایران حکومت کنند. امپراتوری ایلخانی به حکومت‌های کوچکتر تقسیم شد:

- مظفری‌ها، حاکم فارس، عراق عجم و کرمان

- جالیرها (Jalairs) بغداد و آذربایجان

- سربداران سبزوار

- و حکومت هرات.<sup>۱</sup>

همزمان با اینکه امپراتوری هولاکو و جانشینان او در ایران، در مدت صد سال رو به پایان نهاد، چغتای‌ها هم در ماوراءالنهر از چنان بخت بالایی برخوردار نبودند. در مدت یک قرن بعد از مرگ چغتای (۱۳۴۱) شاهزادگان قبایل بیابان را رها کرده، برای تفرّج و خوشگذرانی به مناطق خوش آب و هوای ماوراءالنهر روی آوردند. چغتای در میان قبایل مغول و در بین جانشینان خود در اوج قدرت زندگی نمود. وی کاملاً مجذوب زندگی صحراگردی بود. شاید چغتای و جانشینان او می‌دانستند که تنها راه حفظ اتحاد مردم‌شان و وفق دادن خواسته‌های‌شان به این گونه زندگی می‌باشد، یعنی زندگی چادرنشینی به جای زندگی کردن در قصرهای بخارا و سمرقند.<sup>۲</sup> به هر صورت این شاهزادگان تنها عروسکان خیمه شب بازی بودند که در دستان امیران قدرتمند قرار داشتند که به میل خود آنها را نصب و یا عزل می‌نمودند؛ تا بالاخره تیمور پرآوازه به آنان هیچ گونه سهمی نداد و در تمام خراسان و نواحی ماوراءالنهر رشته کوه‌های هزاره می‌توان گفت که با پایان چغتای تمام نفوذ مغولان از بین رفت.<sup>۳</sup>

با افول تسلط خاندان چنگیزخان در شمال و غرب، خاندان کورت (Kurt) بیشتر و مؤثرتر بر نواحی هرات تسلط یافتند. آنان حاکمان منتخب ایلخانان ایران بودند. در سال ۱۳۸۱ سرانجام این خاندان مورد هجوم شاهزادهٔ ماوراءالنهر تیمور از قبیلهٔ بارلاس قرار گرفتند. بعد از تصرف هرات و نواحی اطراف آن تیمور، آخرین بازماندهٔ دودمان را از میان برداشت.<sup>۴</sup> تیمور قبل از عزیمت به پایتخت خود سمرقند به سال ۱۳۹۹ فرزندی بزرگ او پیرمحمد را به حکومت کابل، غزنی و نواحی که تا سرحدات رودخانه هندوس کشیده می‌شد، منصوب کرد، مناطقی که زمانی سبکتکین بر آن حکومت می‌کرد. تیمور به منظور مشاوره و راهنمایی گروهی از سیاستمداران و فرماندهان به خدمت این شاه

۱. براون: ۱۶۰.

۲. الیاس، تاریخ رشیدی: ۲۹-۳۳.

۳. اولیور: ۹۰.

۴. براون: ۱۶۰.



جوان در آورد. <sup>۱</sup> همچنین تیمور، امیر جاکو (Amir Jaku) را به عنوان حاکم کندوز و بیگلان و نواحی اطراف کابل که نام ناحیه بدخشان را شامل می شد منصوب کرد، و لشکری عظیم در اختیار او قرار داد تا از این مناطق حفاظت کند. <sup>۲</sup>

بعد از مرگ تیمور در سال ۱۴۰۵ در آسترار (Ostrar) پسرش شاهرخ جانشین او شد. او پایتخت را از سمرقند به هرات انتقال داد و بر مناطقی از ترکستان و شرق ایران تا سال ۱۴۴۷ حومت کرد. او مأمورینی را جهت جمع آوری مالیات و باج و خراج به قبایل کوه نشین مناطق قندهار و غزنی فرستاد. <sup>۳</sup>

خانندان تیموری توسط شییبانیان مغول (Mongol Shaibanids) از شمال و شاه اسماعیل صفوی از ایران به شدت تحت فشار قرار داده شده و تضعیف گردیدند. <sup>۴</sup> جاه نشینان شاهرخ مرکز حکومت را دوباره به سمرقند انتقال دادند و مناطق هرات و نواحی اطراف را به دست قوای همسایه واگذار شدند. تقریباً در سال ۱۴۷۲ میرزا ابوبکر حاکم یارقند (Yar Kand) و کاشغر (Kashghar) به چندین ناحیه از بدخشان که در آن زمان مردمانی موسوم به هزاره ها در آنجا سکنی داشتند، حمله کردند. <sup>۵</sup> در تابستان سال ۱۵۱۰ شاهی بیک شییبانی (Shahi Beg Shibani) حاکم سمرقند و بخارا به رشته کوه های مرکزی افغانستان که ساکنین آن از باز ماندگان هولاکو بودند، هجوم بردند. بعد از آنکه شاهی بیک از پیدا کردن آنها مأیوس شد، نیروهای خود را به عقب فراخواند. <sup>۶</sup> در طول سال های قرن شانزدهم، خانندان کوچکی از ارغون شاه تشکیل شد. پایه گذار این دودمان، دهول نان بیک ارغون (Dhulenan beg Arghun) از نوادگان ایلخانان که حاکم غور و سیستان بودند. او بعد از شکست دادن نیکو داران و هزاره ها، حاکمیت خود را تا نواحی زابلستان و گرمسیر گسترش داد. قندهار را به عنوان پایتخت برگزید و حکومت خود را تا ناحیه بولان پاس و سیستان گسترش داد. او در سال های ۱۴۹۸ - ۱۴۹۱ به هرات حمله کرد. اما توسط شاه اسماعیل پایه گذار حکومت صفوی شکست داده شد، و در سال ۱۵۱۰ مناطق تسخیر شده خراسان و هرات تحت حاکمیت شاه اسماعیل درآمدند. <sup>۷</sup>

در سال ۱۵۰۶ شاهزاده تیموری دیگر به نام بابر (Babar) در ناحیه مرکزی افغانستان

۱. پرایس: ۱۲۷.

۲. ملفوظات تیموری: ۱۴۴.

۳. پرایس: ۵۳۵.

۴. غزفه: ۱۴.

۵. الیاس، تاریخ رشیدی: ۲۵۳.

۶. هاورث، ۲: ۷۰۶+الیاس، تاریخ رشیدی: ۲۳۱.

۷. دایرة المعارف اسلامی: ۲۲۸-۲۲۷.

قدرت گرفت. او بعد از اینکه از ترکستان رانده شد، بر کابل تسلط یافت و چندین بار به ساکنان کوه‌های مرکزی افغانستان حمله کرد.<sup>۱</sup> او مردمان این ناحیه را هزاره می‌نامید. در طول این دوره کوتاه از حکومت‌های چغتای وایلخانان مغول از قرن سیزدهم تا قرن شانزدهم کلمه هزاره‌ها را برای اولین بار در طول لشکرکشی تیمور به شمال قندهار در دهه ۱۳۹۰ به وجود آمد.<sup>۲</sup> تیمور از هزاره‌ها تقاضای باج و خراج کرد و چون آنها از این کار سر باز زدند، زمین‌های شان بایر گردید و به ناچار به کوهستان‌ها کوچ کردند. در سال ۱۴۷۲ زمانی که حاکم بخارا به بدخشان حمله کرد، در آنجا مردمانی را ساکن یافت که به هزاره‌ها موسوم بودند.<sup>۳</sup> هنگامی که بابر (Babar) ترک تیموری دیگر در سال ۱۵۰۶ به کابل حمله کرد، گروه مشخصی از مردم معروف به هزاره‌ها را دید که در رشته کوه‌های غرب کابل سکونت داشتند.<sup>۴</sup>

### قوم‌شناسی تاریخی هزاره‌ها

از ظهور چنگیزخان مغول در سال ۱۲۲۰ تا هجوم تیمورخان در سال ۱۴۰۰ حدود دو قرن طول کشید تا هزاره‌ها به عنوان یک قوم شناخته شدند. ظاهراً تا نیمه قرن چهاردهم جماعت عمده هزاره‌ها در نتیجه برخورد بین سپاهیان مغول و نژادهای محلی، مجبور به سکونت در نواحی هزاره‌جات شده بودند.<sup>۵</sup> در اواسط قرن ۱۳ بود که برای اولین بار کلمه هزاره‌ها و سده (یا سادا = Sada) به کار گرفته شد<sup>۶</sup>، و در نیمه قرن شانزدهم برای اولین بار از آن، منطقه‌ای به نام هزاره‌جات یاد شد.<sup>۷</sup>

بدین گونه، در نیمه قرن چهاردهم بر اثر ادغام عناصر گوناگون نژادی، ریشه وجودی قوم هزاره شکل گرفت. آشکار است که قبل از این وجه منفرد قوم هزاره شکل گرفته بود، و سایر اقوام در تماس با این گروه از مردم، از عبارت و تعبیر هزاره استفاده می‌نمودند. برای مشخص و متمایز شدن این جامعه در مناطقی از افغانستان کنونی این کلمه را به کار می‌بردند.<sup>۸</sup> در شکل‌گیری این قوم، بی‌شک سربازان مغول مستقر در مناطق

۱. بابارناما: ۲۵۱-۲۲۸.

۲. پرایس، ۳: ۵۳۵.

۳. الیاس، تاریخ رشیدی: ۳۵۳.

۴. بابارناما: ۲۰۰.

۵. تیمورخانف: ۲۰.

۶. البراوی: ۱۶۳-۱۶۲.

۷. ظفرنامه، ۱: ۳۷۵-۳۷۱.

۸. تیمورخانف: ۱۶-۱۵.



کابل، غزنی، غور و خراسان نقش اساسی بازی می‌کنند. این سربازان توسط چنگیزخان ویاری فرماندارانش (داروغه‌ها) در مناطق تصرف شده مستقر شدند. هرچند گروهی از محققین امروزی معتقدند که چنگیزخان مغول گروهی از فرماندهانش را در آن مناطق باقی گذاشت، اما در این مورد که آیا او گروهی از قوایش را در آن مناطق ساکن کرد یا خیر شک دارند. باور کردنی نیست که بپذیریم چنگیزخان یاران معتمد خود را بدون هیچ گونه حمایتی در میان مردم متخاصم تنها، رها کند. او به خوبی می‌دانست که گروه زیادی از مردمان این مناطق را قتل عام کرده است و تنها گذاردن فرماندارانش بدون هیچ گونه حمایتی، کاری بسی مهلک بود. در سال ۱۲۲۱ یک چنین واقعه‌ای اتفاق افتاد. زمانی که یکی از فرماندهانش را به حاکمیت غزنی منصوب کرد و خود به طرف هندوس حرکت کرد. زمانی که خود در کنار رود هندوس در حال جنگ بود، مردم غزنی حاکم مغول را بدون حمایت هیچ لشکری تنها دیدند و بر علیه او شوریدند.<sup>۱</sup> شورش دیگری از این نوع در هرات بر علیه فرمانداری مغول اتفاق افتاد.<sup>۲</sup>

این حوادث زمانی رخ داد که چنگیزخان هنوز در نواحی مجاور آن مناطق بود. لذا بسیار به جاست که بپذیریم به دلیل احتمال این چنین قیام‌هایی از طرف مردم منطقه او همیشه سپاه قوی در اختیار فرماندارانش قرار می‌داد. او قبل از بازگشت به مغولستان (Mongolia) به هرکدام از چهار پسرش دستور داد تا هرکدام، یک هزار مرد گرد آورند تا در نواحی شیبیرگان، طالقان و علی آباد، بامیان و غزنی سکنی گزینند.<sup>۳</sup>

اگتای (Ogatai) بعد از مرگ پدرش چندین لشکرکشی به طرف غرب و جنوب غربی انجام داد، یکی از این لشکرها به ناحیه هرات و سیستان فرستاده شد که بنا به گفته صاحب منهاج‌الدین به نیروهای مغول مستقر در غزنی ملحق گردید.<sup>۴</sup> این موضوع دلالت بر این حقیقت دارد که حاکم مغول در منطقه همراه با سپاهی عظیم از طرف چنگیز منصوب شده بود.

فرمانروایان چغتایی ماوراءالنهر بارها و بارها جهت تسخیر هندوستان تلاش کردند. در حالی که غزنی و غور همواره محل استقرار پایگاه‌های قوای شان بود. هرچند این لشکرکشی‌ها به هند ناموفق بود، با این حال آنها راه را برای الحاق این مناطق بر امپراتوری چغتای هموار کردند. این منطقه بعداً در سال ۱۲۹۰ به عنوان سهم حکمرانی، به کوتلوق خان (Qutlugh Khan) رسید او که به وسیله یک لشکر پنجاه هزار نفری

۱. دوهاسون، ۱: ۳۱۰ و ۳۰۵.

۲. همان، ۱: ۳۱۲-۳۱۱.

۳. همان، ۲: ۲۸۰.

۴. مجاهدین، ۲: ۱۱۱۹-۱۱۰۹.

حمایت می‌شد.<sup>۱</sup> این سربازان مغول در مناطق مختلف استقرار یافتند که بنا بر عقیده بیکن (Bacon) محل اسکان آنها همان سرزمین‌های هزاره‌جات کنونی است.<sup>۲</sup> علاوه بر مغولان چنگیزخانی و چغتایی و مغولان ایلخانان ایران هم نقش مهم و اساسی در این مورد بازی کردند. ایلخانان مغول علاقه‌ای خاص به ناحیه خراسان داشتند. این استان بالاخص منطقه بادغیس (Badghis) توسط ایلخانان مغول اداره می‌شد. خصوصاً از بادغیس به عنوان ستاد فرماندهی لشکر ایلخانان مغول یاد شد است.<sup>۳</sup>

شورش یک مسأله عادی در بین فرماندهان مغول و فرمانروایان منطقه بود. از جمله قابل ذکرترین آنها شورش بود که در شرق ایران در استان خراسان رخ داد. در طول حکومت ایلخانان چندین شورش به وقوع پیوست. این شورش‌ها توسط ایلخانان در هم شکسته شدند<sup>۴</sup> و برای فرار از عقوبت آنان فراریان تنها یک مفر داشتند و آن گریختن به رشته کوه‌های مشرق خراسان بود، یعنی منطقه مرکزی افغانستان.

همزمان با تمرکز قوای مغول در ایران و ماوراءالنهر، مناطق غور، بلخ، غزنی و هرات پُر بود از سربازان مغول وقتی که یاساعور (Yassa'ou) سر به شورش نهاد، الجیتو ایلخان و حاکم چغتای ماوراءالنهر، قوایی متشکل از چهل هزار سپاهی به قندهار گسیل داشتند. اگر آنها مجبور به مقابله با سپاه عظیم مغولان به سرکردگی یاساعور نبودند، هرگز این چنین سپاه بزرگی را تدارک نمی‌دیدند. با در نظر گرفتن این نکته، بیکن معتقد است که قوای مغول هم زیاد بودند و هم استحکامات خوبی در منطقه غزنی و قندهار داشتند.<sup>۵</sup>

به همین نسبت اهمیت مغولان نیکوداری که چادر نشین بودند و در جنوب افغانستان زندگی می‌کردند، کم نبود. آنان در سال‌های ۱۲۷۹-۱۲۷۸ چندین دفعه به مردمان شرقی ایران حمله کردند.<sup>۶</sup> این بخش از قبایل نیکوداری، مغولانی بودند که از اولوس‌های هولاکویی بریده بودند و در ناحیه شرق خراسان (افغانستان کنونی) اسکان یافته بودند. آنان برای هجوم به یک استان ایلخانی مجبور بودند تا قوای زیادی را گرد بیاورند. همان طوری که بعداً خواهیم دید، آنها نقش مهمی در تشکیل نژادی مردمان هزاره بازی نمودند. تا آنجا که گفته می‌شود هزاره‌ها از سلاله همین نیکودارها می‌باشند.<sup>۷</sup>

۱. دوهاسون، ۴: ۲۶۹-۲۶۸.

۲. بیکن، تحقیق: ۲۳۸.

۳. دوهاسون، ۴: ۵۶۵-۵۶۴، ۶۰۵، ۶۷۰، ۶۷۴.

۴. براون: ۱۷۶.

۵. بیکن، تحقیق: ۲۳۹.

۶. بویل: ۴۸۹ و ۳۶۲.

۷. پتروشوسکی: ۴۲.



در سال ۱۳۸۳ تیمور بعد از فتح سیستان، این منطقه را بین فرماندهان لشکر خود تقسیم نمود. بین میران‌شاه و امیر محمد برای به انقیاد کشاندن نیکودارها مأمور شده بودند. نیکودارها در آن زمان در نواحی گرمسیر و قندهار زندگی می‌کردند.<sup>۱</sup> ضربه‌ای که توسط نیروهای تیمور به نیکودارها وارد آمد، جماعت عظیمی از آنها را مجبور کرد تا دوباره در منطقه کنونی هزاره‌جات مستقر شوند. یکی از عوامل مهم و مؤثر در تشکیل هزاره‌ها، همین جابجایی و سکونت نیکودارها در منطقه هزاره‌جات کنونی است.<sup>۲</sup> به گواهی بابر (Barbar) در قرن شانزدهم<sup>۳</sup>، آنها آخرین بازماندگان مغولان در آن هنگام در مناطق تسخیر شده غزنی، غور و خراسان بودند که به هر طرف پراکنده شدند و قسمت اعظم جمعیت محلی یا قتل عام شدند یا به اسارت گرفته شدند.<sup>۴</sup>

وقتی چنگیزخان نواحی بلخ، کابل، غزنی و هرات را تصرف کرد، مردمان ترک نژاد در این مناطق سکونت داشتند و این مناطق مرکز استقرار غزنویان و غوریان بود که هر دو از نژاد ترک بودند. این ترکان دویست سال در این مناطق حکومت کردند و در نتیجه ترکان را تشویق به سکونت در این نواحی می‌کردند خصوصاً خلیج‌ها و قرلوق‌هایی که در آسیای میانه زندگی می‌کردند.<sup>۵</sup> هرچند گروه قابل توجهی از آنان به همراه ساکنین این نواحی قتل عام شدند، خصوصاً در شهرهای پرجمعیت آن مناطق، ولی با این وجود به نظر می‌رسد که هنوز هم این نواحی از جمعیت انبوهی برخوردارند.<sup>۶</sup> مغولان تا چندین قرن بعد مجبور به معاشرت و همزیستی با ترکان و سایر مردم محلی بودند. این تماس اجتماعی در تشکیل نژادی هزاره‌ها نقش تعیین کننده‌ای بازی می‌کرد.

به نظر می‌رسد مردمان ترک به صورت ناهمگونی در این ناحیه پراکنده شده بودند. در بعضی از نقاط، به ویژه در جنوب، در نواحی غزنی و قندهار و در شمال، در منطقه بلخ تمرکز بیشتری از این نژاد دیده می‌شد. خلیج‌های ترک و قرلوق که قبل از شروع حمله مغولان در نواحی مرکزی و جنوب افغانستان زندگی می‌کردند، در تشکیل نژادی هزاره‌ها نقش ویژه‌ای داشتند.<sup>۷</sup> طبعاً مغولان در این نواحی بیشتر تحت تأثیر ترکان قرار گرفتند تا آنان که در مناطق داخلی کوهستان‌های مرکزی بودند. این نفوذ فرهنگی تأثیر ژرفی بر چهره و سیمای مردمان هزاره ساکن در این مناطق داشت. هزاره‌های جاغوری

۱. ظفرنامه، ۱: ۳۷۱-۳۷۰.

۲. تیمورخانف: ۲۰.

۳. بابارناما: ۲۰۰.

۴. مجاهدین، ۲: ۱۰۰۶، ۱۰۴۸-۱۰۴۷.

۵. تیمورخانف: ۲۱.

۶. الیاس، تاریخ رشیدی: ۵۸.

۷. تیمورخانف: ۲۱.

در جنوب و هزاره‌های شیخعلی در شمال نمایانگر این گونه آمیختگی می‌باشند.<sup>۱</sup> علاوه بر ترکان ساکن این مناطق، سربازان ترک موجود در قوای مغولان هم نقش خود را در خصوصیات نژادی هزاره‌ها داشتند.

هنگامی که چنگیزخان مغول ظهور کرد توانست با جمع‌آوری تمام قبایل دور هم و تبدیل آنها به شکل واحدی، آنان را برای تسخیر دنیا رهبری کند. از آن به بعد ترکان ساکن شرق، تاتارها و مغولان یک واحد متحد را شکل دادند. و نام آنها اغلب در آمیخته، در تاریخ ثبت شدند.<sup>۲</sup> مغولانی که قبلاً با ترکان آمیخته شده بودند، کمتر از یک دهم قوایشان مغول بودند، مابقی مرکب بودند از ترکان و قفقازها و ترکمن‌ها و دیگرورها.<sup>۳</sup> از بدو تشکیل قومیت هزاره‌ها، نفوذ مغولان همواره با تأثیرگذاری ترکان و تاجیکان همراه بوده، و همان گونه که جوینی اشاره کرده، سربازان مغولی که برای تسخیر ایران، افغانستان آن روز گسیل داده شده بودند، نه تنها مغولان بودند که فرزندان تاجیک و ترک هم وجود داشتند.<sup>۴</sup> جمعیت چغتای اغلب ترکی بودند تا مغولی، اگر چه رهبران و سرکردگان آنان مغول بودند.<sup>۵</sup>

فرماندهان مغول، به اهمیت گروه‌های کوچک سربازان مغول واقف بودند، و خیلی به بقای مردان خود اهمیت می‌دادند. تعداد آنها محدود بود و در مواقع حساس از آنها استفاده می‌شد. با این وجود، ریسک بزرگ بدون از دست دادن نیرو و انبوه مغول امکان‌پذیر نبود، و در هر نقطه‌ای که باید به دست می‌آوردند، اجساد بی‌شماری از سربازانی خود را باید دفن می‌نمودند. دست‌یافته‌های شان ناپایدار و نابودیشان پایدار بود. لذا می‌بینیم یک قرن بعد از چنگیزخان مغول، نوادگان او، رؤسای طوایف، آرام و راحت در قالب اشرف تثبیت شده از رودخانه «ولگا» تا دشت تاکلامگان (Takla makan) زندگی می‌کردند. اما زندگی سربازی قبایل مغول عملاً از میان رفته بود، و فقط چهره‌های پراکنده‌ای از مغولان اینجا و آنجا در مناطق تصرف شده دیده می‌شد.<sup>۶</sup>

هرچند قوای چنگیز از نظر نژادی چندجنسی بودند، ولی وقتی توسط یک رهبر فرماندهی می‌شدند همه یک صدا بودند، گویی اینکه هم‌خون بودند. درست مثل یک

۱. فردیناند، یادداشت‌های مقدمات: ۵۰-۱۸؛ همان، توسعه بدوی: ۱۲۶.

۲. سان، تاریخ مرموز: ۱۲.

۳. غزفه: ۱۳.

۴. جوینی، ۱: ۱۰۳.

۵. دیانوس، ۱۹: ۸۱.

۶. سان: ۱۹.



ارتش واحد امروزی که احساس برادرانه در بین آنان به وجود می‌آید. روابط خونی و خویشاوندی در بین توده مردم (Ulus) اهمیت نداشت. اما در مورد رؤسای آن چنین نبود و آنان به این روابط اهمیت خاصی قایل بودند.<sup>۱</sup> بدین گونه زمانی که این لشکر چندنژادی در نواحی کوهستان‌های مابین غور، کابل، غزنی و بلخ مستقر شد، نتیجه آن تشکیل قومیت هزاره‌ها بود. گذشته از اینکه لشکریان ترک مغولی در تشکیل قومیت هزاره‌ها مؤثر بوده‌اند، قوای ترک خالص که بعدها به آن مناطق فرستاده شدند نیز تأثیر مهمی داشتند. هنگامی که فرمانده تیمور پیرمحمد جهانگیر مناطق بین قندهار و ساحل رود هندوس را فتح کرد، چندین گروه از سربازانش را به همراه خانواده‌های خود به این نواحی انتقال داد.<sup>۲</sup>

گذشته از قیافه‌شناسی هزاره‌ها، نفوذ ترکان در زبان و اسامی و القاب قبیله‌ای نیز دیده می‌شود. یکی از بزرگترین قبایل هزاره‌ها دایزننگی (Dai Zangi) می‌باشد. کلمه «زننگی» نامی است متداول در بین ترکان آسیای مرکزی. ترکمن قبیله دیگری است از ملیت هزاره. قبیله کوچک جاغوری از ایل توغای بوغه (Tughai Bugha) انتساب خود را به فرمانده تیمور، بوتای بگ (Butai Beg) می‌دانند.<sup>۳</sup> هنوز بعضی از قبایل هزاره‌ها خطاب به بزرگان خود از القاب ترکی استفاده می‌کنند. مثلاً در بین قبیله کوچکی از ترکمن به نام شیخ علی رایج است که خطاب به بزرگ قبیله از کلمه اکسقال (Aksakal) به معنی ریش سفید، استفاده می‌کنند.<sup>۴</sup> و یا در بین قبیله بهسود معمول است که عبارت اسقال (Askal) استفاده می‌کنند.<sup>۵</sup> همچنین زبان هزاره‌ها موسوم به هزارگی تحت تأثیر زبان ترکی، مخصوصاً در نامگذاری گیاهان و حیوانات قرار گرفته است.

تاجیک‌ها نیز از جمله اقوامی‌اند که تأثیر زیادی در تشکیل قومیت هزاره‌ها داشته‌اند. زبانشان، پوشاکشان، روش کشاورزی‌شان، و زندگی روستائیشان‌شان، همزمان با ورودشان به منطقه هزاره‌جات کنونی، زندگی مغولان چادر نشین را تحت تأثیر قرار داد. هنگامی که قوای مغول مناطق جنوب اگزوس (آمو) را تصرف نمودند، تاجیک‌ها مهمترین قوم محلی ساکن آن مناطق بودند. آنها در نواحی شمال، شرق، و غرب قلمرو حکومت غور متمرکز شدند.<sup>۶</sup> حتی قرن‌ها بعد از تصرف مغولان، تاجیک‌ها اکثریت

۱. همان: ۱۷.

۲. ظفرنامه، ۱: ۵۵۹-۵۵۸.

۳. قیاض: ۸۰۳.

۴. فردیناند، یادداشت‌های مقدماتی: ۳۸.

۵. بیکن، تحقیق: ۴۲.

۶. الهراوی: ۱۸۹.

جمعیت شهری و روستایی آن منطقه را تشکیل می‌دادند.<sup>۱</sup> طولی نکشید که بعد از هجوم مغولان به منطقه، سلسله تاجیک‌نساب به نام کرت‌ها (Kurts) در هرات به روی کار آمد و از سال ۱۲۴۱ تا ۱۳۸۱ در آنجا حکومت نمود. آنها اسماً خراجگزاران ایلخانان فارس بودند و در سال ۱۳۳۲ مستقل شدند. استقلال آنها تا زمان تصرف تیمور این نواحی در سال ۱۳۸۱ ادامه داشت.<sup>۲</sup> محققین در قرن ۱۹ دریافتند که تاجیک‌ها در همجواری هزاره‌های جغتو در نواحی اطراف غزنی زندگی می‌کردند.<sup>۳</sup>

امروزه نام تاجیک به قبیله کوچکی از هزاره شهرستان اطلاق می‌شود. چندین روستا در منطقه دای‌کندی وجود دارد که روستاهای تاجیک‌نشین محسوب می‌شود.<sup>۴</sup> وجود قبیله تاجیک در این نواحی، بیانگر باقیمانده‌ای از هویت تاجیک‌هاست. همین هویت تاجیکی است که برای مغولان سرکش بیشتر عناصر فرهنگی و زبانی کنونی را فراهم آورده است. این آمیزش مغولان با جمعیت بومی تاجیک بود که منجر به تشکیل هزاره‌های امروزی شده است.<sup>۵</sup>

گروه‌های قومی کوچکتری که در بین هزاره‌های دای‌کندی و تاجیک‌هاست نشان‌دهنده ساختار اجتماعی دقیقاً مشابه زندگی تاجیک‌ها می‌باشد. بدین ترتیب فاتحین، طبقه حاکم (دولت‌بگ‌ها) می‌شوند در حالی که شکست خورده‌های بومی (تاجیک‌ها) به طبقه زیردست و رعیت تبدیل می‌گردند.

وقتی این ترک-مغولی در ناحیه هزاره‌جات کنونی ساکن شدند، خود را در احاطه جمعیت غالب تاجیک یافتند. زیرا این منطقه آنان بود که بیگانه از طریق نفوذ تصرف و تسخیر و سرانجام در آنجا حضور یافته بود.<sup>۶</sup> چندین نسل بعد به دلیل آمیزش و معاشرت آنان با جمعیت بومی آن مناطق، رفته رفته تحت نفوذ فرهنگ و رسومات تاجیک قرار گرفتند. نه تنها زبان تاجیک را پذیرفتند، بلکه شیوه اسکان، فعالیت‌های کشاورزی، صنایع دستی، و لباس پوشیدن آنها را نیز پذیرفتند. تیمورخانف (Timurkhanov) معتقد است هنگامی که فرهنگ قرضی تاجیک با فرهنگ مغولان در آمیخت، فرهنگ نو پدید آمد که روش زندگی هزاره‌های امروزی است. بنا بر این بنیان فرهنگ هزاره‌ها در مرحله اول به میراث فرهنگی تاجیک‌های ساکن در منطقه برمی‌گردد

۱. بابارناما: ۱۵۵.

۲. دوپری Dupree، افغانستان: ۳۱۷.

۳. مسون، ۲: ۲۱۷.

۴. شرمن، مغول‌ها: ۱۲۷-۱۲۶.

۵. همان: ۱۴۳.

۶. همان: ۳۷.



که در روزگاران قبل در نواحی هزاره‌جات رایج بوده و در حال حاضر به بسیاری از مناطق مجاور سرایت کرده است.<sup>۱</sup>

نفوذ فرهنگ تاجیک بر تشکیل قومیت هزاره‌ها آن چنان مهم است که بعضی از محققین را بر آن داشت منکر مغول‌تبار بودن هزاره‌ها شوند. به گونه‌ای که محقق روسی سنی سارو (Snesarev) نظریه خود را بدین صورت ابراز دارند: «به این نتیجه رسیده‌ام هزاره‌ها مغول‌تبار نبوده‌اند. آنها رگه خویشاوندی بسیار دوری با مغولان دارند، ولی قویاً با خون تاجیک آمیخته‌اند.»<sup>۲</sup> در چنین شرایطی نمی‌توان ادعا کرد که آیا ادغام فرهنگی بین تاجیک‌های بومی و ترک-مغولان فاتح صورت گرفته است یا نه. شرمین معتقد است که فقط دانشمندان علم مطالعه استخوان‌ها و اعضای بدن قادرند نظریه ادغام را ثابت یا رد کنند و تاریخ فرهنگی هزاره‌ها را دریابند.<sup>۳</sup>

تاجیک‌ها از بدو ورودشان تا زمان استقرارشان به عنوان یک گروه قومی در ناحیه مرکزی حکومت غوری‌ها، قومیت عمده‌ای بودند که هزاره‌ها در ارتباط با آنها بودند. با محکم شدن جای پای ابدالی‌ها (Abdolis) برای اولین بار هزاره‌ها به عنوان یک ملت شناخته شدند. شناخت مقابله‌ای با افغان‌ها. مؤسس دودمان ابدالی احمدشاه، سپاهیانی از قندهار به شمال هندوکش گسیل نمود که علاوه بر نواحی دیگر، مرکز کشور هزاره‌ها، بامیان را تسخیر و در قلمرو خود الحاق نمود.<sup>۴</sup> از آن زمان به بعد افغان‌ها از مناطق سکونت خود در رشته کوه‌های سلیمانیه به مناطق شرقی که محل سکونت تاجیک‌های فارسی زبان و هزاره‌ها بود کوچ کردند.<sup>۵</sup> این کوچ افغان‌ها به طرف غرب تا هنوز که در پایان قرن بیستم قرار گرفته‌ایم، ادامه دارد.

ارتباط افغان‌ها - هزاره‌ها تغییر عمده‌ای در شکل نژادی مجموعه هزاره‌ها به وجود نیاورد. هرچند قبایلی که در مرز تماس با نژادهای دیگر بودند، تحت تأثیر قرار گرفتند. به عنوان مثال قیافه‌های کمتر مغولی شده جاغوری‌ها، وجود کلمه زی، که پسوند نام قبیله افغان‌هاست، در بین قبیله هزارگی دای چوبان، داوو-زی<sup>۶</sup>، نام نژادی افغان‌های ابدالی در بین طایفه‌ای از مردم بهسود<sup>۷</sup>، و نام مشابه نام پشتون‌ها «دودا»<sup>۸</sup> در بین مردم

۱. تیمورخانف: ۲۳.

۲. اسنارف، افغانستان: ۱۲۵.

۳. شرمین، مغول‌ها: ۱۱۱.

۴. دوپری، افغانستان: ۳۳۶.

۵. ساکس Sachs: ۳-۴.

۶. لیچ Leech، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۶.

۷. تیمورخانف: ۱۹.

۸. شرمین، مغول‌ها: ۱۴۸.

دایکندی<sup>۱</sup> نمونه‌هایی از تأثیر پذیری می‌باشد.

علاوه بر اینها، هزاره‌هایی را با آداب و رسوم افغان‌ها در سراسر ناحیه هزاره‌جات می‌توان یافت.<sup>۲</sup> این کشش و جذابیت جامعه هزاره بود که جوامع بیگانه، از جمله افغان‌ها را به خود جلب نمود. به هر صورت این هم‌آمیزی در سطح بسیار ضعیفی صورت گرفته و به آن صورت ساختار نژادی هزاره‌ها را دچار تغییر نکرده است. هرچند گاه افغان‌ها به جامعه هزاره‌ها جذب می‌شدند، ولی این گرایش افغان‌ها به جامعه هزاره‌ها در سال‌های اخیر مورد مطالعه قرار گرفته که نشان می‌دهد این روند همگون‌سازی هنوز هم متوقف نشده است. به عنوان نمونه چند دهه قبل پنج خانوار افغان اهل وردک در شرق بهسود ساکن شدند و از آن زمان تاکنون کاملاً از نظر فرهنگی و اجتماعی جذب جامعه هزاره و شیعه شده‌اند، زیرا قبل از تصرف هزاره‌جات در دهه آخر قرن نوزدهم، ورود افغان‌ها به جامعه هزاره‌ها امکان‌پذیر نبود. بعد از تصرف هزاره‌جات توسط افغان‌ها ارتباط اجتماعی هزاره‌ها و افغان‌ها بیشتر شد. ایامورا اشاره به ازدواج بین این گروه‌های قومی داشته است.<sup>۳</sup>

نژاد دیگری که جذب جامعه هزاره شده است، عرب‌ها بوده‌اند. سادات، نوادگان حضرت محمد (ص) اگر چه آنها کوشش کرده‌اند از نظر نژادی خودشان را سره نگهدارند اما کاملاً جذب جامعه هزاره شده‌اند. از نظر فرهنگی و اجتماعی هزاره شده‌اند. تنها تفاوت در آنها این است که چهره‌شان کمتر مغولی شده است. اینها اگر چه در تمام مناطق پراکنده شده‌اند، با این حال تمرکز عمده آنها در منطقه یکه و لنگ است. در بعضی از آمار موجود تانیمی از جمعیت یکه و لنگ را سادات گزارش می‌کنند.<sup>۴</sup>

شواهدی دلالت بر این دارند که در زمان هجوم مغولان به نقاط مرکزی افغانستان، اکثریت جمعیت این مناطق تاجیک بودند. در میان این نژاد (تاجیک)، مردمان بومی زندگی می‌کردند که نژاد آنها از نژاد هندو-آریایی بود.<sup>۵</sup> به آنها که کارونی یا کاروناسی (Karauny or Karaunsi) گفته می‌شد، فرزندان زنان هندی بودند که با سربازان مغولی تشکیل زناشویی داده بودند.<sup>۶</sup> احتمالاً آنها از قبیله دورادیل (Doradila) در هند بودند. آنها دارای پوست تیره و قد کوتاه بودند که به آنها بری-بری (Bari - Bari) می‌گفتند.<sup>۷</sup>

۱. فردیناند، یادداشت‌های مقدماتی: ۱۷.

۲. همان: ۱۸.

۳. ایامورا و شرمین: ۵۰۹.

۴. تیمورخانف: ۲۴.

۵. رشیدالدین، ۳: ۹۱-۹۲.

۶. مارکو پولو: ۶۷-۶۶.

۷. ایامورا، مشکلات: ۲۰.



آخرین پادشاه این مردم موسوم به بربرشاه (BarBar Shah) بود که در شهری به نام شهر بربر می زیست. امروزه خرابه های منسوب به آن شهر در مجاورت یکه ولنگ در شمال هزاره جات واقع است.<sup>۱</sup> هم تیمورخانف و هم ایوامورا معتقدند که این مردم با لشکریان مغول در آمیخته اند و نقشی، هرچند ثانوی، در تشکیل نژاد هزاره ها به عهده داشته اند.

هزاره ها هنوز افسانه تاریخی نژاد خود را، هرچند از اعتبار چندانی برخوردار نیست، حفظ کرده اند. در حالی که اکثریت قریب به اتفاق هزاره ها خود را نوادگان سربازان چنگیزخان مغول می دانند، افسانه های شنیدنی دیگری هم در این مورد وجود دارد. مثلاً گفته می شود مردم بهسود نوادگان دو برادر، به نام های صادق خمار و صادق سوکه می باشند. و صادق لقبی در بین آنها بوده است. یا مثلاً مردم فولادی، خود را از نژاد افراسیاب، جد ترک مردم توران می دانند.<sup>۲</sup> هزاره های شیخعلی معتقدند که آنها از زمان شاه بربر، شاه بی دین و هندوی بلخ، در آن محل سکنی داشته اند.<sup>۳</sup> هم چنین آنها نسبت برادری بین خود و اروپایی ها قایلند، و می گویند هر دو جماعت از نوادگان یافث (Japeth) پسر نوح هستند.<sup>۴</sup> بعضی آنها خود را از نوادگان اسکندر کبیر می دانند.<sup>۵</sup>

هزاره هایی که خود را از نوادگان چنگیزخان می دانند، هم در افسانه های خود و هم در شجره نامه های خود سعی کرده اند موضوع را به اثبات برسانند. البته شجره نامه شان طوری تنظیم شده که این ادعا را پی می گیرد. شرمین این نوع شجره نامه را در دایکندی به دست آورد که در آن چنگیزخان به عنوان جد اول نشان داده شده بود.<sup>۶</sup> در میان داستان ها، الیاس داستان معروفی را نقل می کند که زمانی یک رییس قبیله هزاره برای او نقل کرده بود. در آن داستان هزاره های امروزین از قبیله بزرگ مغولان محسوب شده که بر علیه چنگیزخان سر به شورش می گذارند، لذا او دستور می دهد آنها را از مغولستان به کوه های اطراف کابل انتقال دهند (کوچ دهند). این دستور در شرف انجام بوده و هزاره ها از رود آمو گذشته بودند که چنگیزخان چشم از جهان فرو بست. یکی از پسران چنگیز گروهی از آنان را به کوهستان های کابل می آورد، ولی بعضی دیگر فرار می کنند و در ناحیه بادغیس ساکن می شوند.<sup>۷</sup>

نکته جالب دیگری که قابل بحث می باشد راه های ورود به مناطق هزاره جات

۱. کوهزاد، افغانستان، ۱: ۸.
۲. بلوو، جدول نژادها، یا نژاد نامه: ۴۷.
۳. برنز Burnes: ۲۳۱ - ۲۳۰.
۴. لیج، یادداشت های تکمیلی: ۳۳۳.
۵. ایوانف، ۶۷: ۱۴۳.
۶. شرمین، مغول ها: ۱۳۱.
۷. الیاس، تاریخ رشیدی: ۲۹۹.

امروزی و انتخاب آن به عنوان محلی برای سکونت است. بسیار محتمل است که آنها از راه جنوب و در امتداد رودخانه‌های مهمی چون هلمند، هریرود، فراه رود، و ارغنداب وارد شده باشند. شرم‌ن در بررسی ورود مغولان غورات نظریه راه‌های ورودی جنوب را مطرح می‌کند. به عقیده او سهل الوصول‌ترین راه‌های ارتباط بین غورات و دنیای خارج، مسیر غرب، ناحیه هرات - فراه است، و از طرف جنوب زمین داور (Zamindawar). این راه‌ها در امتداد عمده رودهای یادشده می‌باشد. نقاط شمال و شرق هر دو توسط رشته کوه‌های مرتفع مسدود هستند.<sup>۱</sup> شرم‌ن که چگونگی ورود هزاره‌ها و مغولان را در مناطق فعلی تشریح می‌کند احتمال دو نوع هجوم متمایز مغولان را به مناطق کوهستانی افغانستان منتفی می‌داند. احتمال بیشتر این است که ورود مغول‌ها به منطقه غورات و وجود عنصر مغولی در هزاره‌های هزاره‌جات فعلی دو موضوع متفاوت هستند.<sup>۲</sup>

علاوه بر شرم‌ن، محققین شوروی هم نظریه ورود هزاره‌ها از ناحیه جنوب به منطقه هزاره‌جات فعلی را تأیید می‌کنند. به عنوان نمونه داویدوف (Davydov) معتقد است، اجداد هزاره‌ها، یعنی چادر نشینان ترک مغولی و ترک - مغولی ایران، به طور گسترده‌ای از استان خراسان در ایران گرفته تا جنوب افغانستان پراکنده بودند. بعدها به خاطر جلگه‌های جنوب افغانستان، آنها به طور منظم و در طول مدت طولانی، بیشتر در فصول تابستان، به مناطق کوهستانی هزاره‌جات مهاجرت کردند. در قرن شانزدهم آنها در مناطق بیلاقی خود سکونت دایم گزیدند. و جمعیت کشاورز همجوار خود (تاجیک‌ها) را تحت انقیاد خود درآوردند. این چادر نشینان رفته رفته، همگون بافت جامعه تاجیک‌ها شدند. زبان و طریق استفاده از زمین‌های کشاورزی را از تاجیک‌های محلی یاد گرفتند.<sup>۳</sup>

مطالعات لیچ (Leech) در نیمه اول قرن نوزدهم نیز نشان دهنده این موضوع می‌باشد که هزاره‌ها از ناحیه جنوب به منطقه فعلی هزاره‌جات وارد شده‌اند. لیچ در هنگام تحقیق خود متوجه شدند که بسیاری از نام‌های روستاها در همجواری قندهار دلالت بر ساخته شدن آنها توسط هزاره‌ها دارد. همچنین او به آرامگاه امیر چوپان، جد عالی قبیله دای چوپان، در منطقه‌ای به نام خاک چوپان واقع در نزدیک شهرستان گریشک در بین راه هرات - قندهار برخورد نمود. لذا وی معتقد است که هزاره‌ها تا همین دوره‌های اخیر

۱. شرم‌ن، مغول‌ها: ۲۴.

۲. همان: ۲۵.

۳. داویدوف، Davydov، ۱۴: ۳۴.



مناطق بین کابل تا قندهار را در اختیار داشتند.<sup>۱</sup>

رسومات و سنن هزاره‌ها نیز خط نفوذی فوق را که هزاره‌ها از ناحیه جنوب به محل کنونی شان وارد شده‌اند، اثبات می‌کنند. مثلاً بنا بر عقیده یکی از خوانین دایزنگی، هزاره‌ها در ابتدا چادر نشینانی بودند که در اطراف قندهار زندگی می‌کردند، و از هزاره‌جات فعلی به عنوان چراگاه بیلاقی گله‌های خود بهره می‌گرفتند. اما سرانجام این نواحی را به صورت محل اقامت دائم اختیار نمودند.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد مهاجرت هزاره‌ها به طرف شمال مهاجرت داوطلبانه نبوده است، بلکه عامل دیگری وجود داشته است. این عامل کوچ رو به طرف غرب چادر نشینان افغان از مناطق اسکان‌شان در رشته کوه‌های سلیمان و پاگرفتن اینان در قرن هیجدهم در قندهار و در مناطق محل سکناى فارسی‌زبانان تاجیک و هزاره، بوده است.<sup>۳</sup> شرم‌ن در مورد ورود هزاره‌های ساکن شمال اظهار می‌دارد که آنها مانند مغولان، یا مردمان مخلوط نژاد مثل ترک-مغول، یا شاید هم مثل خویشاوندان چغتایی خود مستقیماً از سمت شمال وارد آن سرزمین شده‌اند.<sup>۴</sup>

وقتی به جغرافیای منطقه هزاره‌جات نگاه می‌کنیم، متعجب می‌شویم که چرا نیاکان مردم هزاره نواحی این چنین صعب‌العبور، بی‌حاصل، و دور افتاده‌ای را برای سکونت انتخاب کرده‌اند که به غیر از کوه‌های خشک و دره‌های عمیق با آب و هوای سرد، چیز دیگری ندارد. آنها بعد از فتح مناطق غزنی، هرات و... می‌توانستند در مناطق کم‌ارتفاع‌تر و دره‌های حاصلخیز تری سکونت نمایند. چند احتمال در مورد این موضوع پیشنهاد شده است. یکی از این احتمالات این است که نیروهای شورشی ایلخانان ایران، به منظور فرار از چنگ نیروهای عقوبت‌گر ایلخانان به این کوهستان‌های پرفراز و نشیب پناه بردند. می‌توان تصور کرد که برای این فراربان اولین مسأله حفظ سلامتی آنان بود تا انتخاب سرزمین مناسب برای زندگی. بنا بر این مجبور بودند به چنین مناطق کم‌تردد و صعب‌العبور پناه بیاورند. این مناطق دره‌های امن و امان، اگر چه غیر حاصلخیز داشت که با دیوارهای طبیعی خود آنها را از تهدید نیروهای خارجی مصون می‌داشت. تا آخرین دهه قرن نوزدهم، این قوم در این مناطق مستقل و آسوده زندگی نمودند.<sup>۵</sup> اما قابل قبول‌ترین دلیل، می‌توان از کوچ اجباری مغولان چادر نشین به مناطق کوهستانی مرکزی نام برد.

۱. لیچ، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۳.

۲. فردیناند، یادداشت‌های نژادشناسی: ۱۷۷.

۳. ساکس: ۴.

۴. شرم‌ن، مغول‌ها: ۳۹.

۵. بیکن، مروری بر: ۶۳.

پیشینیان مغولی هزاره‌ها برای قشلاق (مناطق زمستانی) به مناطق گرمسیری در جنوب افغانستان می‌رفتند، و احتمالاً برای ییلاق (مناطق تابستانی) به کوهستان‌های مناطق هزاره‌جات کنونی کوچ می‌کردند. مقارن دورهٔ بربر، گروهی از اجداد هزاره‌ها احتمالاً از طریق تسخیر و تصرف در ناحیهٔ هندوکش ساکن شدند. هودسون (Hudson) و بیکن که چنین احتمالی را تأیید می‌کنند، معتقدند قوای مغول در پیرامون اطراف هزاره‌جات امروزی اسکان یافتند نه در داخل منطقهٔ هزاره‌جات. وی افزایشی که با سقوط امپراتوری مغولان و به قدرت رسیدن جانشینان محلی، قوای مغول هم از طرف شمال و هم از طرف جنوب به داخل مناطق کوهستانی کشیده شدند.<sup>۱</sup> حاکمان دودمان شیبانی در شمال و غیل‌زای‌ها و دورانی‌ها در جنوب، نقش مهمی در کوچ دادن هزاره‌ها به کوهستان‌های مرکزی افغانستان ایفا نمودند.<sup>۲</sup>

شرایطی که طبق آن اجداد هزاره‌ها در منطقهٔ کوهستانی افغانستان سکونت گزیدند، به گونه‌ای نبود که آنها توانسته باشند در طی یک مرحله کوچ یا در یک یورش به آنجا رسیده باشند. این مسأله بحث جالبی در بین بیکن و شرمن به وجود آورده است. شرمن عقیده دارد که مغولان در طی یک یورش به آن منطقه دست یافته‌اند.<sup>۳</sup> بیکن این نظریه را نمی‌پذیرد و معتقد است این جابجایی در طی چندین حمله از نقاط مختلف و در طی چند دوره و در زمان فرماندهی چند حاکم مغول صورت گرفته است. در این حملات هم قوای چغتای و هم نیروهای ایلخانان شرکت داشتند.<sup>۴</sup> ویلبر (Wilber) در این خصوص با بیکن موافق است و می‌گوید: مغولان در چند مرحله و در طی دو قرن (۱۳ تا ۱۵) به این مناطق مستقر شدند.<sup>۵</sup>

اگر بپذیریم که هزاره‌ها از نوادگان مغولان چغتای و ایلخانان بوده‌اند، تئوری هجوم یکباره مغولان را نمی‌توان پذیرفت. اگر آنها را از نوادگان مغولان نیکوداری بدانیم، در این صورت نظریهٔ حملهٔ یکبارهٔ مغولان را نمی‌توان پذیرفت. همان طوری که در صفحات قبل اشاره شد، مغولان نیکوداری چادر نشینانی بودند که در جنوب افغانستان در ناحیهٔ قندهار زندگی می‌کردند و مهاجرت یکبارهٔ آنها به سمت شمال بسیار محتمل است. ولی شواهد تاریخی زیادی در دسترس است که نشان می‌دهند این تنها نیکودارها

۱. هودسون و بیکن: ۲۴۱.

۲. لیچ، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۳؛ میسون، ۲: ۲۲۴؛ راورتی Raverty: ۳۵؛ الیاس، تاریخ رشیدی: ۲۳۱.

۳. شرمن، مغول‌ها: ۱۷۷.

۴. بیکن، مروری بر: ۶۳.

۵. ویلبر Wilber: ۴۵.



نبوده‌اند که به عنوان پیشینیان هزاره‌ها توانسته باشند در آن مناطق مستقر شوند. نفوذ قوای چغتاییان و ایلخانان همراه حمایت نیکو دارها دلالت‌گر این موضوع است که تشکیل نژاد هزاره‌ها در طول چند مرحله هجوم مغولان و مردمان ترک - مغول به وجود آمده است.

### نام: هزاره‌ها

کلمه «هزاره» از لغت فارسی «هزار» گرفته شده.<sup>۱</sup> این کلمه ترجمه لغت مغولی مینگان (Minggan) که معرّف یک واحد از قشون مغول بود. لشکر مغول به چند واحد تقسیم می‌شد؛ مانند: آربان (Arban) به معنی ده، یوان (Jaun) به معنی صد، مینگان به معنی هزار، و تیومان یا تومان (Tuman) به معنی ده هزار. بدین ترتیب بزرگترین واحد در ارتش مغولان تیومان و کمترین واحد آن، آربان بود.

این عبارات که در ابتدا کاملاً به مفهوم نظامیشان به کار گرفته می‌شدند، در طی قرون ۱۴ تا ۱۷ معنی واقعی خود را از دست دادند. به طوری که در بین مغولان نواحی شرق به عنوان مثال کلمه تیومان، دیگر به عنوان شاخص یک واحد نظامی نبود، بلکه نماینده یک اجتماعی بزرگی از قبیله مغول بود یا یک تیول مغولی. شکلی که یک قبیله بزرگ مغولی را تحت پوشش می‌آورد (أیرات = Oirat) مرکب بود از چهار تیومان اولوس.<sup>۲</sup> اولوس در لهجه مغولی عبارت است از یک نژاد یا یک ملت و قوم. کشته شدن بیش از حد سربازان مغول در جنگ‌های مداوم، طولی نکشید که امکان تهیه و تدارک ده هزار مرد جنگی از دست فرماندهان مغول رفت. آهسته آهسته کاربرد عبارت تیومان کاملاً از بین رفت.<sup>۳</sup> در عوض کاربرد واحد کوچکتری از تپو و های مغول به نام مینگان یا مینگ بر سر زبان‌ها افتاد. در طی قرون ۱۴ تا ۱۷ کلمه اوبوق (Oboq) جانشین کلمه مینگان شد.<sup>۴</sup> و در ایران کلمه «هزار» که به معنی هزار به کار رفته است. این هر دو کلمه (اوبوق و هزار) در سال‌های اخیر برای مشخص کردن قبیله‌ای به کار گرفته شده‌اند.

در ایران تحت حکومت ایلخانان مغول نه تنها عبارت هزار به وجود آمد، بلکه واحد کوچکتری به نام «صده» به معنی صد نیز استعمال می‌شد. اولین باری که کلمه هزاره به معنی نظامی خود به کار گرفته شد، در نیمه‌های قرن سیزدهم بود.<sup>۵</sup> در قرن سیزدهم

۱. بار تولد: ۱۳۴.

۲. ویلادیمیرتسوف Vladimirtsov: ۱۷۱ و ۱۷۵ - ۱۷۴.

۳. همان: ۲۰۰.

۴. همان: ۱۷۴ - ۱۷۳.

۵. الهراوی: ۱۶۳ - ۱۶۲.

عبارت هزاره هنوز به معنی اولیه‌اش به کار می‌رفت. در نیمه‌های قرن چهاردهم از آن برای مشخص کردن گروه‌های قومی چادرنشین یا نیمه چادرنشین کار گرفتند. خصوصاً آن گروه‌هایی که در نواحی گرمسیری جنوب ایران و جنوب افغانستان چادرنشین بودند.<sup>۱</sup> یکی از گروه‌های هزاره، هزاره شایو بود که تحت فرماندهی رهبرشان امیر بوغا (Amir Buqa) در سال ۱۳۵۵ بر علیه شاه شجاع ایران شوریدند و بعد از شکست او، قلمرواش را به تحت کنترل خود آوردند.<sup>۲</sup> کلمه هزاره برای گروه خاصی از مردم در نیمه دوم قرن چهاردهم به وجود آمد.<sup>۳</sup> نویسنده تاریخ رشیدی به کوه‌نشینان بدون در نظرگیری جنبه خاص، هزاره خطاب می‌کند.<sup>۴</sup>

در منابع افغان کلمه هزاره در دهه آخر قرن چهاردهم آمده است. تیمور قوایش را تحت فرماندهی امیر شیخ لقمان بارلس (Barlas) برای مقابله با قبایل هزاره‌ها فرستادند که در ناحیه هزاره‌جات سکونت داشتند.<sup>۵</sup> فلچر (Fletcher) معتقد است که کلمه هزاره حتی قبل از هجوم مغولان وجود داشته است و مردم مغول تبار قرن‌ها قبل از حمله مغولان به مناطق هزاره‌جات، در این مناطق زندگی می‌کردند.<sup>۶</sup> علاوه بر این حقایق تاریخی چند دلیل جالب دیگر در توضیح کلمه هزاره بیان شده است. هورث (Howorth) بر این باور است که هزاره ممکن است به قبیله ترک خزر (Khazar) مربوط باشند. او کسی است که در امتداد راه برادرش موسوم به «ترک»، از نوادگان یافیس (Yafis) مؤسس قوم ترک بوده است.<sup>۷</sup> یک نویسنده افغان به نام «شاه» این نام را به پایتخت دوم پادشاهی اراکوزیا (Arachozia) به اسم هوسلا (Hosala) یا اوزلا (Ozala) نسبت داده است.<sup>۸</sup>

طبق نظر خانیکوف (Khanikoff) علت نام‌گذاری هزاره‌ها این بوده است که در سال ۱۳۶۹ زمانی که پسر تیمورخان شاهرخ به ولایت هرات منصوب شد، هزار خانواده او را همراهی نموده، در هرات مستقر شدند.<sup>۹</sup> مورخ مسلمان اهل هندوستان معتقد است که هزاره‌ها تحت شرایط خاصی به این نام معروف شدند. در زمان سلطان زابلستان این

۱. شرمین، مغول‌ها: ۱۱۵.

۲. حمدالله، تاریخ گزیده: ۱۷۰.

۳. ظفرنامه، ۱: ۳۷۵-۳۷۱.

۴. الیاس، تاریخ رشیدی: ۹۰.

۵. پرایس: ۳۳۵ و ۳۵۴.

۶. فلچر: ۱۷.

۷. هورث، چنگیزخان: ۴.

۸. شاه: ۳۲-۳۸.

۹. خانیکف: ۱۳۸-۱۱۲.



طوایف به طور مرسوم هر ساله گروهی مرکب از هزار اسب سوار را گرد می آوردند.<sup>۱</sup> یاته (Yate) در توضیح تسمیه هزاره ها دلیل تاریخی دیگری را ذکر می کند. به عقیده او مردم هزاره در زمان سلطان ابوسعید سلجوقی ۷۰۰ تا ۸۰۰ سال پیش علیه او شوریدند. قوای سلطان بر آنها یورش برده، هزار خانوار را به همراه خود به عنوان گروگان گرفته، به هرات بردند و در آنجا اسکان دادند. از آن پس به این نام معروف شدند.<sup>۲</sup> همچنین فردیناند (Ferdinand) داستان مشابهی در مورد هزاره های قلعه نو (Qala-e-Nao) نقل می کند.<sup>۳</sup>

جالب است بدانیم که هزاره ها خود این نام را زیاد به کار نمی برند؛ در حالی که مدت هاست این نام را همسایه های آنها خطاب به ایشان به کار برده اند. بلو به این امر توجه کرده است که هزاره ها خود این نام را به عنوان نام مشترک ملی شان به کار نمی برند، و برای خود به عنوان یک قوم و ملت مستقلی نامی ندارند. هزاره ها در بین خود از نام قبایلی که زندگی می کنند، باز شناخته می شوند. بدین معنی که یا مربوط به قوم جاغوری است، یا بهسود، یا دایزنگی، یا دایکتدی و غیره.<sup>۴</sup>

هزاره ها در قبال نام خود، عقاید مربوط به خود را دارند. یک عقیده بر این است که چون آنها از قبایل و طوایف زیادی تشکیل شده اند، نام «هزاره» به خود گرفته اند.<sup>۵</sup> افغان های همسایه هزاره ها دلیل جالبی بر این نام مطرح می کنند. آنها می گویند: لغت «هزاره» از کلمه فارسی آزارها گرفته شده که به معنی «مطرود» یا «جذامی» است. در ارتباط با چنین تصویری، افغان ها اشاره به خیانتی دارند که از طرف هزاره ها صورت گرفته است. گفته می شود که آنها در صحنه کار و زار رهبر دینی خود علی (ع) را تنها گذاشتند. لذا حضرت علی (ع) آنها را نفرین نمود که «آزارها باشی» (نفرین به شما باد). از طرف به خاطر همین نفرین است که بینی آنها پهن شده و چشم های آنها به شکل خط افقی در چهره های آنها قرار گرفته است.<sup>۶</sup>

### چهره شناسی

هزاره ها بدون هیچ گونه بررسی و مطالعه، چهره هایشان به عنوان مردمان مغول چهره توصیف شده اند. استخوان گونه آنها برجسته، چشم های بادامی و ریش کم پشتی دارند.

۱. حیات خان: ۳۰۶.

۲. یته، انگلستان و روسیه: ۱۷۳.

۳. فردیناند، یادداشت های نژادشناسی: ۱۸۱.

۴. بلوو، نژادها: ۱۱۴.

۵. ویگن: ۱۶۸.

۶. هارلان: ۱۰۴.

چهره پهن و سرگردی دارند. موهای شان زبر و سیاه و چهره‌های شان زرد مایل به قهوه‌ای می‌باشد. دکتر بریرتون (Dr. Brereton) که در سال ۱۸۷۹ افراد زیادی از هزاره‌ها را مورد مطالعه قرار داده، بهترین توصیف را از سیمای هزاره‌ها بیان می‌کند. او بدین ترتیب سیمای ظاهری آنها را شرح می‌دهد:

بینی آنها پهن است، قامت شان نسبتاً کوتاه‌تر از اندازه متوسط می‌باشد. جثه قوی با نیروی عضلانی مناسبی دارند. شکل سر آنان دراز یا هرمی است با اندازه متوسط قطر طولی و موزب ۰/۱۷۵۷ و ۰/۱۴۹۸ هزارم متر برای سر. زاویه صورت کوچک است. چهره‌ای پهن دارند. پهنای استخوان گونه از استخوان پیشانی بیشتر است. رنگ چهره آنها متنوع و در اکثر موارد زیتونی است. بعضی از زنان در قندهار سفیدروی با گونه‌ای گلگون هستند. در حالی که زنان طبقه کارگر بسیار تیره پوست می‌باشند. احتمالاً رنگ سیمای آنها بر اساس نسل و نسب فرق می‌کند. چشم‌های کوچک و بادامی شکل دارند، با رنگ‌های خاکستری، فندقی یا قهوه‌ای. خطوط ابروها با محور چشم‌ها موازی نیست. موهای راست و از رنگ سیاه تا طلایی متفاوت هستند.<sup>۱</sup>

همانند تنوع چهره‌هایشان، هزاره‌ها از نظر ظاهری هم گوناگون هستند. اقامت درازمدت در منطقه سرد، کمبود غذا (در بیشتر مواقع) در بعضی از قسمت‌های منطقه موجب توقف رشد و گسترش این نژاد شده است. این تحلیل رفتگی و زوال در بین توده مردم به خوبی روشن است. در حالی که رؤسای قبایل و خویشاوندان شان، تقریباً بدون استثنا مردمان بلند قد و سرحال هستند.<sup>۲</sup> اگر چه در بعضی از موارد، ساختمان فیزیکی به شکل بدی تحت تأثیر قرار گرفته است، اما هنوز هم هزاره‌ها مردم قوی بنیه و مستبری هستند. و آنان مردمان تنومند محسوب می‌شوند.<sup>۳</sup>

هزاره‌های کنونی نه شباهتی به تصاویر نقاشی مینیاتوری ایرانی از چهره مغولان دارند و نه تطابقی با توصیفات که امیر خسرو نموده است. امیر خسرو از مادر هندی و پدرش هم ترک عامی اهل نواحی مرکزی آسیا بود. در حد خود شخص صاحب‌نامی بود که با قبيله خود هزاره‌های لاجین (Lachin)، در زمان هجوم مغولان که هم از طرف ماوراءالنهر و هم از طرف بلخ صورت گرفته بود، به هند کوچ نمودند.<sup>۴</sup> او که به اسارت مغولان درآمده بود، چهره مغولان را بیشتر از روی عناد و کینه‌توزی توصیف می‌کند. با

۱. گاز افغانستان: ۲۸۱-۲۸۰.

۲. همان: ۲۸۰.

۳. لیچ، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۴.

۴. بویل، ۵: ۶۰۶.



این حال تصویری که از مغولان ارائه می دهد جالب است. او می گوید:

چشمان آنان چنان باریک و نافذ بود که ظرف برنجین را می شفت. و تعفن تن آنان به مراتب از رنگ آنان هراس انگیزتر بود. سرهای شان طوری بر روی بدن شان قرار گرفته بود که گویی اصلاً گردنی نداشتند. و گونه های شان شباهت به مشک های چروکیده و قلمبه شده داشت. بینی شان به فراخی دو گونه شان بود، و دهانشان به وسعت دو استخوان فک. منخرینشان به گندیدگی قبرهای پوسیده شده و از میان آنها موهایی بیرون زده بود که تا نزدیک لب های شان می رسید. سبیل های شان بیش از حد بلند بود. اما ریش های شان در محل چانه کم پشت و کوسه بود. گویا خداوند آنان را از آتش دوزخ خلق کرده بود.<sup>۱</sup> این گفته به دلیل رفتار بد مغولان با او در زمان اسارت شان بوده است. و شکی نیست که در آن دوران در آتش ترس و انزجار از مغولان می سوخته است. و توصیف او از مغولان تا حدی همراه با صبغه ای از این احساس بوده است.<sup>۲</sup>

از نظر هارلان (Harlan) هزاره ها مردمانی هستند سخت، قوی، و ورزیده. و به خاطر چهره های جسورشان نژاد استثنایی هستند. در چهره آنها زاویه بیرونی کمی بالاتر از خطوط عرض چهره شان است. لب بینی آنها کاملاً صاف بوده، گوش های شان بلند، لبان شان کلفت، صورت های شان پهن و استخوان گونه های شان برآمده می باشند. موهای سیاه و براق و ریش کم پشتی دارند.<sup>۳</sup> ماسوای رنگ شان، هزاره هایی از قبایل گوناگون کاملاً شبیه یکدیگر هستند. گروه هایی که در مناطق مرتفع زندگی می کنند (دای زنگی و دایکندی) از همسایگان خود روشن تر هستند. و رنگ چهره ها که به تدریج شخص به مناطق کم ارتفاع می آید، تغییر می کند. مردمان جاغوری و گیزاب که مناطق گرمی هستند، تیره تر از مردم دای زنگی و دایکندی می باشند. در ارتفاعات بالا زنان هزاره، چهره های زیبا و شادابی همانند چهره مردمان انگلیسی دارند.<sup>۴</sup>

در حالی که هارلان افراد قبایل را بر اساس رنگ سیمای شان از هم مجزا می کند، ویلبر توضیح می دهد که هر قبیله هزاره خصوصیات فیزیکی متمایزی از یکدیگر دارند. مثلاً بر اساس قیافه ظاهری می توان یک بهسودی را از یک جاغوری و یا ارزگانی تشخیص داد.<sup>۵</sup>

۱. هیاگ Hiag، ۱: ۸۴.

۲. الیاس، تاریخ رشیدی: ۸۱.

۳. بویل، ۵: ۶۰۶.

۴. همان: ۱۲۰.

۵. ویلبر: ۲۵.

چهره مغولی بی هیچ قید و شرطی از جمله خصیصه مشترک هزاره‌هاست. چهره‌های ایرانی افغانی شده و اروپایی هم به کرات در بین آنان دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

هزاره‌های شمال کوه بابا یعنی هزاره‌های یکه و لنگ بیشتر از هزاره‌های جنوب کوه بابا مغولی شده‌اند.<sup>۲</sup> با این وجود فردیناند با شرمین هم عقیده نیست. به عقیده او هزاره‌های جنوب کوه بابا یعنی بهسودی‌ها و دایمیردادی‌ها بیشتر از هزاره‌های کوه بابا مغولی هستند. در حالی که شهرستانی‌ها و جاغوری‌ها قطعاً کمتر مغولی هستند. بیکن هم نظریه شرمین را مبنی بر اینکه بهسودی‌ها مغولی‌تر هستند، نمی‌پذیرد.<sup>۳</sup>

یک محقق روسی این نظریه را که هزاره جاغوری در مقایسه با سایر قبایل هزاره کمتر مغولی شده‌اند، می‌پذیرد. علاوه بر چهره‌های کمتر مغولی شده مردم جاغوری، قد آنها نیز بلندتر از هزاره‌های دیگر است، حتی بلندتر از تاجیک‌ها و پشتون‌های غزنی. این محقق آنها را «هزاره‌های بلندقد» می‌گوید.<sup>۴</sup>

تحقیقات علمی زیادی در مورد اختلاط نژادی قبایل هزاره صورت نگرفته است. تنها تحقیقی که در مورد گروه خونی هزاره‌ها در دست است، تحقیق مارانجیان (Maranjan) و وود-واکر (Wood - Walker) و جمعی دیگر می‌باشد. بر طبق مطالعه روی ۱۷۱ نفر هزاره (بدون توجه به قبیله آنها)، مارانجیان به این نتیجه رسید: تعدد ژن‌های V هزاره‌ها (نوع O) ۰/۶۱۲، به دنبال آن (نوع B) توسط قندهاری‌ها در ۰/۲۲۲ و ژن‌های P (نوع A) در ۰/۱۷۵ است. گروه‌های خونی آنها تشابه زیادی با همسایگان افغان، تاجیک و ازبک‌شان دارد که گروه خونی نوع A و B بیشتر از نوع O می‌باشد. در بین سه گروه نژادی، فقط نژاد ازبک گروه خونی نوع B کمتری از هزاره‌ها دارد. در مطالعه مشروح دیگری وود-واکر متوجه شد قبیله نیمور که بیکن آن را به عنوان یکی از قبایل هزاره دانسته است، از نظر تواردهای ژنی حد واسط بین قفقازها و مغولان هستند. وقتی که با بالتیس‌ها (Baltis) و گورکان‌ها (یا گورخان‌ها) ی نپال مقایسه شوند به گورکان‌ها نزدیکتر هستند تا به بالتیس‌ها. بر اساس نوع Rh هم هزاره‌ها و هم تیموری‌ها دارای کد متوارد واحدی (۱/۵) هستند که نشان‌دهنده منشأ مغولی آنهاست. این تواردها در تاجیک‌ها بیشتر از هزاره‌هاست (۲/۵). یک چنین تواردها کد بالایی در ایران هم دیده شده است. او همچنین دریافت که تیموری‌ها (ی

۱. شرمین، مغول‌ها: ۱۱۱.

۲. همان: ۱۱۳.

۳. بیکن، مروری بر: ۶۶.

۴. دهنس، ۲: ۴.

۵. مرانجیان: ۲۶۳.



قفقازی) گروه ژنی P (۳/۵) بیشتری نسبت به هزاره‌ها (۱/۵) دارند که نشان‌دهنده ارتباط ژنتیکی قوی با تیموری‌های غرب دارد تا هزاره‌ها.<sup>۱</sup>

وقتی چنگیزخان به منطقه بین رودخانه آمو و هندوس یورش برد، به قصد ماندن و با الحاق آن منطقه به قلمرو امپراتوری خود، این کار را نکرد. او در تعقیب خوارزم‌شاه بود که از بین‌النهرین به هندوستان گریخته بود. قوای چنگیزخان و جانشینان بعد از او این منطقه را به عنوان اقامتگاه دائمی خود انتخاب نکردند، و به نظر می‌رسید که آنها زن‌های مغولی خود را به همراه نیاورده بودند. با این حال زمانی که امپراتوری مغول در ایران و بین‌النهرین تأسیس شد، سربازان مغول با خانواده‌ها و احشام اهلی خود در این ناحیه به سر می‌بردند.<sup>۲</sup>

امکان دارد نیروهای مغول مستقر در ناحیه هندوکش در همان اوایل تثبیت حاکمیت خود بر این منطقه زنان بومی را به همسری خود انتخاب کرده باشند. بعضی از این زنان بومیان محلی بربر بودند.<sup>۳</sup> در حالی که گروه دیگر ایرانی‌الصل و اهل فارس بودند.<sup>۴</sup> این زنان غیرمغول در تغییر چهره هزاره‌ها نقش ویژه‌ای داشتند. با این حال تغییرات در چهره هزاره‌ها به مراتب کمتر از پسرعموهای شان، مغولان غورات، بودند. مغولان امروزی این ناحیه، ممکن است به لهجه مغولی هم صحبت کنند، اما هیچ اثری از ریشه مغولی را در خود ندارند. بیشتر به تاجیک‌ها و افغان‌ها شبیه هستند. چند احتمال برای از بین رفتن چهره مغولی در بین مغولان غورات، وجود دارد. این گونه تصور می‌شود که آنان از نوادگان چادرنشینان نیکوداری باشند. جمعیت آنان از جمعیت هزاره‌ها بسیار کمتر بوده است. گفته می‌شود اجداد آنها هم چغتای، هم ایلخانی همراه با تعدادی از نیکوداری بوده است. وقتی که این نیکودارها در ناحیه غورات سکونت یافتند، در احاطه تاجیک‌های قفقازی که تعدادشان از آنها بیشتر بود، قرار گرفتند. به زودی در اثر ازدواج نیکودارها کاملاً در اکثریت تاجیک‌ها مستحیل شدند، و امروزه تمامی خصوصیات مغولی را به غیر از زبان‌شان، از دست داده‌اند. در حال حاضر حتی زبان آنها هم در شرف فراموشی است، و در مقابل زبان فارسی و پشتو در حال جایگزینی است.<sup>۵</sup> از طرف دیگر هزاره‌هایی که هنوز اکثریت‌شان مغولی هستند در مناطق کم‌جمعیت زندگی می‌کنند. در مناطقی که تقریباً اکثر مردمان آن در زمان هجوم چنگیزخان کشته

۱. وود واکر: ۱۹۵، ۲۰۰-۱۹۹.

۲. ویلادمیلو تشف: ۱۶۲.

۳. فریزر تیتلو: ۵۶.

۴. فوکس Fox: ۲۵۸.

۵. شرمین، مغول‌ها: ۱۱۹-۱۱۸.

شدند. علاوه بر تعداد اولیه‌شان، بعدها توسط چندین موج مهاجرت قبیله مغول بر این رقم افزوده شدند. در ابتدا با زنان غیر مغولی ازدواج کردند، بعدها با ازدواج‌های نسل دوم و سوم چهره‌ها بیشتر مغولی شدند که هنوز هم این چهره‌ها در جای‌جای این مناطق دیده می‌شود. این واقعیت که لشکریان مغول در لشکرکشی‌های بعدی با خانواده‌های‌شان همراه بودند، احتمالاً باعث ثبات و تقویت چهره مغولی شده است.

جالب است که بدانیم علی‌رغم اینکه بسیاری از هزاره‌ها مغول چهره هستند، طبقه فرمانروا و حاکم این قوم، تمام خصوصیات و مشخصه‌های مغولی را از دست داده‌اند. اغلب آنها چهره و پوست روشن و ریش پرپشتی دارند و قد بلند با وجهه یک قفقازی در انظار ظاهر می‌شوند. تنها نشانه مغولی آنها در سر و گردن‌شان نمایان است.<sup>۱</sup>

روند تغییر چهره مغولان طبقه اعیان، موضوع خیلی جدید نیست. در طول روند درهم آمیختگی خونی، آنها به سرعت سیمای مغولی خود را از دست داده‌اند. در مدت کوتاه نزدیک به دو قرن یکی از نوادگان چنگیزخان، یونس (Yunus)، خان مغولستان، به جای اینکه او را «ترک بیابان» بنامند، یعنی مغول؛ «مردی تاجیک چهره» اسم گذاری کردند.<sup>۲</sup> تفاوت در میزان تغییرات چهره در بین حاکمان مغول و مردم عادی توسط الیاس توضیح داده شد. او معتقد است که محدود تغییراتی که در خانواده‌های اعیان مغول دیده می‌شود، به این دلیل است که حاکمان مغول، خویشاوندان خود را به ازدواج دوستان حاکم در کشورهای دیگر درمی‌آوردند و متقابلاً از خویشاوندان آنها زنانی به همسری خود انتخاب می‌کردند. بدین صورت اگر خانی، خان و حاکم دیگری را به انقیاد خود درمی‌آورد، به طور معمول دختر یا خواهر او را برای ازدواج تقاضا می‌کرد. بدون شک این امر برای دیگر طبقات حاکم معمول و مرسوم نبود که زنان خارجی را به حرم سرای خود بیاورند.<sup>۳</sup>

در چنین شرایطی خصوصیات و ویژگی‌های ظاهری نژاد اصلی به زودی در بین طبقه فرمانروا از بین می‌رفت و همراه با این تغییر، زبان و فرهنگ‌شان نیز از بین می‌رفت. اما در مورد توده مردم تغییرات شکل دیگری داشت، یعنی بسیار غیر محسوس بود؛ به همین خاطر بود که یونس، خان مغولستان را گوید هیچ‌گونه شباهتی به مردم خود نداشت.

الیاس با مثال زدن هزاره‌ها، زندگی جلگه نشینی و نسبتاً انزوایی آنها را به عنوان عامل مهمی در بقای صفات خالص چهره مغولی بعد از گذشت ۶ قرن می‌داند.<sup>۴</sup>

۱. همان: ۱۳۱.

۲. الیاس، تاریخ رشیدی: ۷۸.

۳. همان: ۷۹.

۴. همان: ۸۰.



در مقابل لباس نمونه‌ای از تغییر چهره هزاره‌ها را ذکر می‌کند، که همان مسأله بالتیس‌های اصل بالتیستان، در شمال شرق پاکستان، می‌باشد. این بالتیس‌ها در اصل قسمتی از جمعیت عادی مردم تبت (Tibet) را تشکیل می‌دادند. از مذهب آنها پیروی نموده، با زبان آنها صحبت می‌کردند. نزدیک به سه قرن پیش یا بیشتر، آنها به دین اسلام گرویدند، و آهسته آهسته رسومات خود را تغییر دادند. در حال حاضر هیچ گونه زبان نوشتاری در بین آنها مرسوم نیست. زبان فارسی جایگزین آن شده است. حاکمان آنها، توسط ازدواج با مسلمانان همسایه خود (قفقازی‌الاصل) بسیار تغییر یافته‌اند و هیچ گونه اثری از نژاد تبتی باقی نمانده است. از نژاد تبتی باقی نمانده است. اما جمعیت عادی مردم (هرچند پیرو رسوم اجتماعی هستند؛ مثلاً: به شیوه مسلمانان لباس می‌پوشند) زبان گفتاری تبتی خود را حفظ کرده است و در چهره و دیگر ویژگی‌های ظاهری و شخصی کاملاً تبتی باقی مانده است. اگر بالتیس‌ها کشور آزادی را تسخیر کرده بودند و همواره درگیر جنگ و ناخوشی و ناز بودند، تغییرات سریع‌تر و عمیق‌تری نژادی رخ می‌داد. مناطق کوهستانی و انزوای ساکنین آن، مثل مناطق هزاره‌ها، میزان تغییرات را کاهش داده و به آنها این امکان را داده است که به عنوان یک نژاد باقی بماند، و این چنین اصلی در مورد هزاره‌ها هم صادق است!

### قبایل بزرگ و کوچک

خانواده‌های معمولی مغول به مقتضی شرایط از اولوس به واحد اجتماعی دیگری تغییر می‌کردند. اما وقتی تحت فرماندهی یک رئیس قرار می‌گرفتند، طوری گفتگو می‌کردند که گویی از یک خون و نژاد هستند. اساساً اولوس یک واحد نظامی بود. چنگیزخان بعد از مغهور کردن تمام دشمنان خود در مناطق شان، خانمان‌های تصرف شده را بین افسران و صاحب‌منصبان خود به دسته‌های ده، صد، هزار و ده هزارتایی تقسیم می‌کرد. او ارتباط جغرافیایی را رعایت می‌کرد، ولی روابط خونی را عملاً نادیده می‌گرفت.<sup>۱</sup>

با شنیدن اصطلاح اولوس ترک مغولی، همان طوری که یادآوری شد، باید متوجه می‌شد که مجموعه‌ای از خانوارهایی است دارای نام مشترک. این نام مشترک احتمالاً بسیار ساده بود. از یک رئیس خودمنصوبی که اینها را به دور خود جمع می‌کرد و یا از اجداد نامعلومی که خود آنها برای شان تراشیده بود، گرفته می‌شد. شاید هم نام نشانی از دوران کهن و یا اینکه ابداعی از دیروز. بعضی اولوس را اسم مرکب دانسته که نشان

۱. همان: ۸۲.

۲. سان: ۱۷.

می‌دهد مشتق از عبارت بزرگتری بوده. اما در تمام شرایط آن نام بر هویت نظامی دلالت می‌کرد.<sup>۱</sup> ولادیمیر تسف (Vladimirtsov) می‌گوید که در امپراتوری مغول، قشون هزار نفره یا مینگان (ده هزار نفره) بعضی اوقات با نام‌های قبیله‌ای شناخته می‌شدند و در مواردی هم با نام رهبران خود.<sup>۲</sup>

فرمان‌گازان در سال ۱۳۰۳ که به تقسیم زمین در بین سربازان مغول می‌پردازد، در ابتدا عملی خیرخواهانه از طرف ایلخانان محسوب می‌شد، ولی به دلیل ضرورت‌های نظامی الزامی شد. بر طبق این فرمان، میزان مشخصی ملک به عنوان سهم حاکمیت در اختیار امیر تیمومان (ده هزار نفر)، بزرگ قسمتی از قبیله مغول که نیروی مرکب از ده هزار مرد سوار جنگی تهیه می‌کرد؛ قرار می‌گرفت. امیر یک هزار سپاه (هزاره) سهم یادشده را در بین امرای صد (صده) تقسیم می‌کردند، و به همین صورت امرای صد آن را در بین امرای ده (دهی) تقسیم می‌کردند. همه سربازان طبق حق اقطاع (حق شمشیر) ملک وسیعی از یک روستا و یا قسمتی از یک روستا را صاحب می‌شدند و امران نسبت بیشتری را می‌گرفتند. میزان اقطاع بر طبق نوع خدمات نظامی فرق می‌کرد.<sup>۳</sup>

بدین ترتیب کمترین سهم را از زمین واگذار شده، سرباز مغولی که امارت «ده» را به عهده داشت، تصاحب می‌شد. طولی نکشید که نام این «ده» و آن «ده» روی مردم و مناطقی که تحت فرمان لشکر مغول اداره می‌شد، گذاشته شد. علاوه بر این در منابع فارسی «دای» و واحد بزرگتر آن «صده» به وجود آمد.<sup>۴</sup> از بین محققین امروزی فریزر تیتلر (Fraser - Tytle) اظهار می‌دارد که پیشوند دای در قبایل هزاره به احتمال زیاد در ارتباط با تقسیمات نظامی است.<sup>۵</sup> این کلمه که پیشوند چندین قبیله هزاره می‌باشد، دارای شبهات زیادی است که نیاز به تحقیق دارد و لازم است بررسی بیشتری شود.

اصل قبایل هزاره به مجموعه گروه «دای» بازمی‌گردد. دای زنگی، دای کندی، دای خیتایی (Khitai)، دای چوپان. این اقوام در منطقه هزاره‌جات فعلی سکونت دارند. یعنی منطقه‌ای که از دامنه‌های جنوبی کوه بابا کشیده شده تا محدوده قندهار. اگر چه کلمه دای (امروزه به صورت دایی می‌نویسند) به چند گونه می‌توان تفسیر کرد، اما محتمل‌ترین توجیه این است که ریشه مغولی آن به حرف «ده» بازمی‌گردد. دای در واقع «ده‌ای» بوده است. «ده» به علاوه حرف «ای» برگرفته شده از زبان فارسی است. بنابراین «دای» به

۱. همان: ۱۴.

۲. ولادیمیر تسف: ۱۴۳-۱۴۲.

۳. بویل، ۵: ۵۱۹.

۴. ظفرنامه، ۱: ۳۷۲.

۵. فریزر تیتلر: ۵۶.



معنی «دهه» می باشد.<sup>۱</sup> اگر ریشه لغوی «دای» را به عنوان دهه بپذیریم، در این صورت آن را می توان به گروه های بزرگ تر قبیله ای «صدها» یا قرن ها که زمانی این دسته بندی ها خیلی مشهور و معروف بوده، مربوط دانست.<sup>۲</sup> در حقیقت در منابع فارسی از نام «صده» در مناطق جنوبی هزاره جات کنونی سخن به میان آمده است. به عنوان مثال یکی از این صده ها، صده تغایی ایل تیومان (Sad -e- Tuqa'i -e- il - Tuman) را می توان یادآور شد.<sup>۳</sup> اخیراً نام بعضی از این صده ها ثبت شده است. بیکن این صده ها را نام برده و یادآور شده است که قبیله های دایکندی، دایزنگی، بهسود و پولادی متعلق به صده قبار (Qabar) می باشند. در حالی که قبیله جاغوری به صده سوکه (Sueka) برمی گردد. صده قبار، ریشه قبایل هزاره می باشد و صده سوکه، آمیزه ای از نوادگان مختلف است.<sup>۴</sup> علاوه بر این قبایل، قبیله دای چوپان از صده قبار و قبایل چهار دسته و محمدخواجه از صده سوکه هستند.<sup>۵</sup> این صده های اولیه احتمالاً در اثر جنگ های مکرر از هم پاشیدند، و این از هم پاشیدگی ادامه داشته تا سرانجام از آن فقط دهه های گوناگون باقی مانده است.<sup>۶</sup> به نظر می رسد که اکثر قبایل هزاره با کلمه «دای» شروع می شود. ضرب المثل معروفی در افغانستان است که می گویند: «هزاره بدون «دای» و افغان بدون «زای» نیست». یعنی همان طوری که هزاره ای وابسته به قبیله ای است، «افغانی» هم بدون قبیله ای نمی تواند باشد.<sup>۷</sup> توضیح و تفسیر در مورد کلمه «دای» زیادند، ولی آن دسته از توضیحاتی که خود هزاره ها داده اند، قانع کننده نیست. تفسیر فردیناند از این کلمه، مثل توجیه خود هزاره ها می باشد. آنها می گویند «دای» انبار ذخیره زمستانی علوفه احشام می باشد یا کوبه هیزم و خار بوته برای سوخت. یعنی چیزهایی که گردآوری شده اند و در کنار هم قرار گرفته اند. اگر چنین باشد، پس دایکندی (مثلاً) به معنای انبوهی از «کندی» یا قبیله های «کندی» می باشد.<sup>۸</sup> داهی، دای، یا دهی به عنوان لقب قومی بسیاری از قبایل در منطقه هزاره ها است.<sup>۹</sup> توضیح دیگر در مورد عبارت «داهی» این است که شاید این عبارت ریشه اش به دَهاَلِ بین النهرین برگردد که در ابتدا با ساکاها (Sakas) جنگیدند و سپس متحد شدند یعنی در

۱. شرمین، مغول ها: ۱۲۳.

۲. همان: ۱۲۴.

۳. ظفر نامه، ۱: ۳۷۲.

۴. بیکن، ابوک: ۶.

۵. همان: ۸.

۶. شرمین، مغول ها: ۱۲۴.

۷. فردیناند، یادداشت های مقدماتی: ۱۳.

۸. همان: ۱۴.

۹. بلوو، تحقیق: ۳۵.

زمان حملهٔ پیروان مسیحیت [شاید منظور نویسنده، همان جنگ‌های صلیبی باشد. م] با هم متحد شدند.<sup>۱</sup>

هزاره‌ها سنت خود را در مورد توضیح اصطلاح دای حفظ کرده‌اند. بنا به اعتقاد آنها دای جَدّ اول تمام هزاره‌ها بوده است. دای‌های دیگر پسران او بودند.<sup>۲</sup> دلایلی در دست است که نشان می‌دهند در ابتدا نه گروه دای وجود داشته است. بلو بر طبق عرف هزاره‌ها می‌گوید چنگیزخان نه لشکر را در ناحیه هزاره‌جات مستقر نمود، و لشکر دهمی را در ناحیهٔ پاکلی (Pakli) در شرق رودخانهٔ هندوس جایجانمودند.<sup>۳</sup> روایت مرسوم و معروف دیگری وجود دارد که شرمین در مورد قبیلهٔ دایکندی به ثبت رسانده و نقل می‌کند. وی اظهار می‌دارد که هزاره‌ها از نوادگان ۹۰ (نود) نفر (نه‌دای) از سربازان مغول می‌باشند، که چنگیزخان در منطقهٔ بامیان مستقر نمود.<sup>۴</sup>

این پندار کاملاً طبیعی است که ایل‌های مغول همان سان که سازماندهی قبیله‌ای داشتند، تشکیلات و تقسیمات گروه‌های قبایلی کوچک را نیز آنها به عهده داشته باشند. با این توضیح این احتمال وجود دارد که هرکدام از گروه‌های بزرگ‌تر از صد نفر توسط قبیله‌ای شکل گرفته باشد و بعد از اسکان در منطقهٔ مسکونی جدیدشان، بدون شک بعضی از آنها رشد و افزایش یافته و بعضی دیگر کاهش یافته و با جذب در جمعیت همسایگان توسعه یافته خود از بین رفته‌اند. ساکنین جدیدی که در منطقه می‌آمدند اگر از نظر تعداد کم بودند، به گروه‌های نژادی دیگر ملحق می‌شدند، و یا اگر به اندازهٔ کافی قوی بودند، قلمروی جداگانه‌ای را تصرف می‌کردند. بدین ترتیب می‌توان خیلی راحت تصور کرد که یک قرن بعد از سکونت اولین نسل جنگجویان مغول در منطقهٔ بربرها، هزاره‌ها موجودیت خود را در قالب هشت یا ده قبیله تشکیل دادند که هرکدام از این قبایل هدف و مقصود خاص خود را دنبال می‌کردند اما طبق قانون مصوبه‌ای شان در هنگام هجوم دیگران بر علیه مهاجمین متحد می‌شدند.<sup>۵</sup>

در بین منابعی که قبایل گوناگون هزاره را تشریح کرده‌اند، بابر (Babar) اولین نفری است که قبایل هزاره را بدین ترتیب می‌شمارد: هزاره‌های ترکمن، هزاره‌های روستا، هزاره‌های قرلوق، و هزاره‌های سلطان مسعود.<sup>۶</sup> امروزه هیچ کدام از این قبایل وجود

۱. همان، نژادها: ۱۱۵-۱۱۴.

۲. فردیناند، یادداشت‌های مقدماتی: ۱۴.

۳. بلو، نژادها: ۱۱۴.

۴. شرمین، مغول‌ها: ۱۲۳.

۵. گاز افغانستان: ۲۲۷.

۶. بابرناما، ۱: ۱۲۵.



ندارند. شرمین قبیله شیخعلی را به هزاره ترکمن، قبیله روستارا به هزاره بدخشان، و قبیله قزلوق را به مردمانی که زمانی در ناحیه هزاره نشین پاکستان زندگی می کردند، نسبت می دهد.<sup>۱</sup> لیست هایی که توسط سیاحان اروپایی در قرن ۱۹ تهیه شده و مشروحی از نام قبایل هزاره را یادآور شده اند، هیچ کدام به یکدیگر مشابهت ندارند؛ با این وجود، اطلاعات خوبی در مورد تقسیم قبایل هزاره به دست می دهند. بعضی از آنها در لیست محققین قرن بیست دیده نمی شود.

هارلان اولین محقق غربی بود که به صورت مشروح ساختار قبایل هزاره ها را مورد مطالعه قرار داد. بر طبق فهرست تهیه شده توسط هارلان، هزاره ها از قبایل زیر تشکیل می شوند: دای زنگی، دایکندی، جاغوری، گیزاب، ناور، بلخ یاری، بهسود، شهرستان، اورزگان، بلخاب بالا، یکه ولنگ، فولادی.<sup>۲</sup> برنز<sup>۳</sup> فهرستی دارد که نام این قبایل در آن ذکر شده است: دایزنگی، دایکندی، دای چوپان، تاتار و هوپوش، فولادی، کالو، ترکمن، پارسا، شیخعلی، بختیاری، جاغوری، چوک موک، باروکا و بهسود. وود<sup>۴</sup> فهرست دیگری ارائه می دهد که اسم قبایل زیر در آن آمده است: دای میرداد، داراب علی، ایسم نومیر، دایزنگی، دولت پای، مَرک، کوپ تیبوم، یارخانه، ژالک، تی جوک، دای میرزا، شیخ علی، تاتار، جوغی-برجگی، دای پولاه (شاید همان پولاداه معنی داشته باشد).

الفین استون (Elphin Stone) فهرست هزاره ها را به این صورت یادآور می شود: دایزنگی، دایکندی، جاغوری، فولادی.<sup>۵</sup> بنا به نظریه بلو هزاره ها از قبایل زیر تشکیل شده است: دایزنگی، دایکندی، دای چوپان، دای میرداد، دای فولاد، جاغوری، شیخ علی، بارباری (بربری)، گوی، بهسودی، کوپ تی و نیکوداری.<sup>۶</sup> فریر فهرست زیر را ثبت کرده است: یکه ولنگ، ده زنگی، سرجنگلی، ده کندی، بولگور، وکوندلان.<sup>۷</sup>

در بین منابع غیر غربی، حیات خان فهرست قبایل هزاره ها را به این شرح ذکر می کند:

۱- صده سوکه شامل: دایزنگی، دایکندی، دای میرداد، دای میرلاس، و میرعلی

است.

۲- صده قبایی که مرکب از: دای چوپان، دای خیتایی، دای نوری، دای میری، و دایو.

۳- جاغوری.

۱. شرمین، مغولها: ۱۱۴-۱۱۳.

۲. هارلان: ۱۰۷.

۳. برنز: ۱۷۲.

۴. وود: ۱۲۷.

۵. الفین استون: ۲۱۱.

۶. بلو، تحقیق: ۳۵.

۷. فریر: ۲۲۰.

علاوه بر این فهرست‌ها و آمار، نویسندگان کتاب "Gazetter of Afghanistan" آماري از قبایل هزاره‌ها را به شرح زیر ارائه داده است:<sup>۲</sup> دایزنگی، دایکنندی، دای چوپان، دای کلان (شیخ علی امروز)، بهسود، فولادی، ختایی، و دهلا یا دای لا. در میان پژوهشگران قرن بیستم، بیکن، اولین کسی است که اقدام به تهیه نقشه از استقرار قبایل هزاره کرده است (نقشه شماره ۱). وی در روی نقشه، فهرست اسامی قبایل را به صورت زیر مشخص می‌کند: دایزنگی، دایکنندی، بهسود، فولادی، جاغوری و ارزگان.<sup>۳</sup>

شرمن لیست قبایل هزاره‌ها را بر اساس محل استقرارشان در نقاط مختلف هزاره‌جات تهیه کرده است: دایکنندی، دایزنگی، لعل، جاغوری، ارزگان، بهسود و فولادی.<sup>۴</sup>

### قبیله بیسود یا بهسود

بیسود تنها قبیله هزاره‌هاست که نام مغولی و قدیمی خود را حفظ کرده است. نام بهسود هم در شجره‌نامه‌های مغولی آمده است و هم در منابع مکتوب دیگر. مایکل کنزی معتقد است که بهسود از قبیله یبای (Jebay) یکی از چهار ایالات تموچین بوده است.<sup>۵</sup> اینان تعداد محدودی از قشون چنگیزخان بودند که به صورت افراد یک قبیله درآمدند. ولی ولادیمیرتسوف (Vladimirtsov) می‌گوید یک لشکر از این قوم بهسود را شکل داد.<sup>۶</sup> به اعقاب لشکریانی که در زمان تیمور در اطراف کابل به سر می‌بردند ایلات بهسود می‌گفتند.<sup>۷</sup> از عرف هزاره‌ها چنین برمی‌آید که این قوم بازماندگان دو پسر قبار [یا قبر] می‌باشند. ایل بهسود متعلق به یکی از این پسران هستند و باقی قبایل هزاره به پسر دیگر قبار منسوب می‌باشند.<sup>۸</sup>

منطقه بین کابل و بامیان تحت کنترل قوم بهسود بود.<sup>۹</sup> این ایل از اطراف به این نواحی محدود می‌شد: از شمال به قبیله‌های شیخعلی و هزاره‌های بامیان، از شمال غربی و غرب

۱. حیات خان: ۳۰۶.

۲. گاز افغانستان: ۲۲۷.

۳. بیکن، أبوک: ۶.

۴. شرمن، مغول‌ها: ۱۲۳.

۵. مایکل کنزی: ۲۴۲، یادداشت # ۱.

۶. ولادیمیرتسوف: ۱۹۲.

۷. دولاکرویکس: ۱: ۳۱۳.

۸. بیکن، مغول‌های هزاره: ۹، یادداشت # ۱.

۹. مسون، ۲: ۲۹۵.



به اقوام دایزنگی، از جنوب به دایه و فولادی، از شرق به قبیله گل خانوم [خانم]. آنها (طبق معیار هزاره‌ها) در دره‌های پرجمعیت گردن دوال، سیاسنگ، خارزار، دیوال کل، فراخ اولوم، راه قل، کش قول، کوه بون، بادآسیه، شش برج، گاری مانی، نشانده، شاستنه، برجگی، قاف، تیرایی، و خولم، سکنی گزیدند.<sup>۱</sup> همان طوری که بلو و یادآور شده است<sup>۲</sup> قبایل کوچکتری به نام‌های بابلی، برجگی<sup>۳</sup>، دال تپه، دیلقان، دارغان، داروش، جهالک، جنگزی، سرگال، و سوکفه<sup>۴</sup> نیز در این ایل وجود دارد. برنز صورت دیگری را از این ایل می‌دهد: قول ریتان، سوگفه، دولت‌فه، درویش علی، جنگلی، بول مرسوم به برجگی، دهخان، وده مردگان.<sup>۵</sup>

چندین قبیله کوچک دیگری هم برای مردم بهسود گفته شده است. این بخش‌ها که در قلمرو بهسود ساکن نمی‌باشند، اساساً جزء ساکنین منطقه‌ای به نام پس‌کوه، در غرب بهسود، هستند. آنها جرغی اوسی یا هوسی محمد، دایه و باتور هستند. باتور قسمت کوچکی از ایسان تیمور است که بعداً به سه خاندان تقسیم شد: خداداد، بخشی، و قبار [قبر]. آنها در قسمت بالای رود آجرستان، در ناحیه پس‌کوه واقع هستند.<sup>۶</sup>

### دای چوپان

این قبیله از جمله قبایل اصلی هزاره‌ها بوده است که بیکن آن را انشعابی از قبیله ارزگانی می‌داند.<sup>۷</sup> احتمالاً نام قبیله از نام رییس آن، میرچوپان، گرفته شده است. مزار میرچوپان، در محلی معروف به خاک چوپان در نزدیک‌های شهرک گریشگ، در غرب قندهار واقع است.<sup>۸</sup> آنها در نواحی قره‌باغ ناور، گل‌کوه، ارزگان، سراب، و قسمت‌های بسالای دره ارغنداب<sup>۹</sup>، همچنین دره چیله‌خور و میان ناشین سکونت داشتند.<sup>۱۰</sup> تیمورخانف و سبغت نواحی محل سکونت آنها را بیشتر می‌داند<sup>۱۱</sup> و معتقد است که آنها در

۱. تیمورخانف: ۳۵.
۲. بلو، تحقیق: ۴۶.
۳. بیکن، تحقیق: ۲۴۵.
۴. بلو محل دیگری را در دره جلال‌آباد به نام بهسود یادآور شده که هیچ هزاره‌ای در آنجا زندگی نمی‌کند. بلو، تحقیق: ۴۶.
۵. برنز: ۲۳۰.
۶. گاز افغانستان: ۲۸۸.
۷. بیکن، تحقیق: ۲۴۶.
۸. لیچ، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۷؛ قاموس جغرافیا: ۱۱۵.
۹. بلو، تحقیق: ۳۸.
۱۰. گاز افغانستان: ۳۱۴-۲۹۳.
۱۱. تیمورخانف: ۳۶.

نوار جنوبی هزاره‌جات از بگنا، تاکلات غیلزایی سکونت داشتند. این محدوده شامل نواحی مثل دره‌های حاصلخیز چله کور، دالا یا دهلا، تیرین، و دهرات می‌گردید. بلو از طوایف قبیله دای چوپان به شرح زیر یاد کرده است: الدی، بهبود، بوبک، چار دسته، ارزی، بچک، بقی، بیتان، بالتامور، اوراسی، اسفندیار، پاینده، شیره، و تار قاول.<sup>۱</sup> لیج توضیحات مشهودتری به شرح زیر در مورد قبیله دای چوپان می‌دهد:<sup>۲</sup>

- الف) - قبیله وچک:
- ۱- پاینده محمد      ۲- بوباش      ۳- داووزی      ۴- شیرراه
- ب) - قبیله اوراسی:
- ۱- اسفندیار      ۲- غلام وقی      ۳- بیتمور
- ج) - قبیله بتان:
- ۱- وتی مرغان      ۲- شیرک      ۳- ملک محمد      ۴- محمد بگ

### دای خیتایی

اگر چه قبیله دای خیتایی، قبیله بزرگی نیست، اما یکی از قبایل اصلی هزاره‌ها می‌باشد.<sup>۳</sup> بیکن نسب آنها را از خیتای یا قره خیتای (Qara Khitai)، یک مغول، می‌داند. شاخه‌ای که تا اوایل قرن سیزدهم در ترکستان حکومت می‌کردند.<sup>۴</sup> بیکن بر خلاف نویسندگان دیگر معتقد است که علی‌رغم اینکه قبلاً این قبیله، قبیله مستقلی بوده است، اما در حال حاضر انشعابی از قبیله ارزگانی محسوب می‌شود.<sup>۵</sup> طبق سنت هزاره‌ها نام این قبیله نیز از نام بنیانگذار آن، باباخیتای (Baba Khitai) گرفته شده است. آنها به بابلی‌ها هم معروف هستند. قبیله خیتای مثل دای چوپان به نظر می‌رسند. ظاهراً این توضیح در مورد شباهت این قول با بابلی‌ها کفایت می‌کند، اما در مورد ارتباط اینان و بابلی‌ها با قبیله دای چوپان، احتمال دارد از امتزاج دو قبیله‌ای که اساساً با هم غریبه بودند و یا شاید کاملاً خویشاوند به وجود آمده باشند. ودلایلی بر این نظریه وجود دارد که شاخه‌ای از قبیله دای چوپان هنوز در شرق خیتای سکونت داشته باشد. ظاهراً گروهی از قبیله دای چوپان در نواحی شمالی کلات غیلزایی در ناحیه کوچکی از حومه قندهار به اسم میزان، زندگی می‌کنند. قلندری‌ها در شرق و ارزگانی‌ها در شمال آنها سکونت دارند، در حالی که

۱. بلو، تحقیق: ۳۸.  
 ۲. لیج، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۷.  
 ۳. گاز افغانستان: ۲۷۷.  
 ۴. بیکن، تحقیق: ۲۴۵.  
 ۵. همان، ابوک: ۶.



خیتایی‌ها در شمال «ترین» در درّه بدفشان ساکنند و دامنه گسترده‌گی آنها به طرف غرب در طول مرز دهرات تا همسایگی هلمند کشیده شده است.<sup>۱</sup> بیکن به هیچ گونه تقسیم قبیله‌ای اشاره نکرده است، فقط موقعیت قبیله دای خیتای را در شمال قندهار در جنوب محل سکونت قبیله دای چوپان و دهله مشخص کرده است.<sup>۲</sup> علاوه بر سکونت اصلی این قبیله که در مناطق بهسود و دایزنگی است، چندین هزار تن از اعضای این قبیله در منطقه مزار شریف و درّه صوف سکونت دارند.

خیتایی‌ها به قبایل کوچتری تقسیم شده‌اند که عبارتند از: تلو (Tulu) صدمرده (Sadmurda)، بومی (Bumbi)، چورچی (Churchi)، جامبورغه (Jamborgha)، وتولخ شاه (Tulakh-sha).<sup>۳</sup> محمدخواجه، که لیج آنها را از زمره هزاره‌های قره باغ دانسته است،<sup>۴</sup> به چهار دسته تقسیم می‌شوند: تمکی تلنامور، دوکه، صغدی و اورنی.

### دایکندی

این قبیله در منطقه جنوب غربی پنجاب سکونت دارند. طبق سنت هزاره‌ها، این نام برگرفته از نام جد آنهاست. یعنی یکی از برادران زنگی که جد دیگر طایفه هزاره‌ها در شمال غربی دایکندی در مناطق معروف به دایزنگی سکونت داشت.<sup>۵</sup> قبایل کوچتری این قبیله عبارتند از: دولت‌بگ، دوده، قوم علی، حیدربگ، میرهزار، نکه، خوشک، چاوش، فهرستان، اینک (عینک)، چاخوک، سرو و بوبک. برنز<sup>۶</sup> فهرست خلاصه‌تری را از قبایل دایکندی ارائه می‌دهد: دولت‌بگ، اوشن‌بگ، حیدربگ، چاوش و برات. دایکندی‌ها در منطقه‌ای قرار دارند که از طرف غرب به غور، از طرف جنوب غربی به گیزاب، از طرف شمال شرق به دایزنگی، و از طرف شمال به چخچران محدود است.<sup>۷</sup> طبق نظریه بلو، قبایل دایکندی سرزمین محل اسکان خود را تا نواحی جنوب چخچران و تا نزدیکی تیری بدر اوت و صدمایلی شمال قندهار گسترش داده‌اند.<sup>۸</sup> مهمترین نقاط تمرکز این قوم عبارت است از: سنگ تخت، شیخ میران، اشتزلی، گیزینگ، قل قدی و غیره.

۱. گاز افغانستان: ۲۸۸، ۲۹۲-۲۹۱.

۲. بیکن، ابوک: ۷.

۳. نامه‌های سری، ۴۹: ۴۱۸.

۴. لیج، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۷.

۵. شرمین، مغول‌ها: ۱۲۴.

۶. برنز: ۲۲۹-۲۲۸.

۷. تیمورخانف: ۳۶.

۸. بلو، تحقیق: ۳۵.

## دای مرده

این قبیله در مناطق دشت بهسود، سوخته، بیسود، وهن غوری سکونت دارند.<sup>۱</sup> با اینکه چندین تاریخ‌نویس نام این قبیله را در بین قبایل هزاره‌ها ذکر کرده‌اند، ولی هیچ کدام اشاره‌ای به قبایل کوچکتری که تحت پوشش این‌ها باشد نکرده‌اند.<sup>۲</sup> شرمین نام این قبیله را در بین قبایل هزاره‌ها نیاورده است.<sup>۳</sup>

## دای زنگی

دای زنگی یکی از بزرگترین قبایل هزاره‌ها است، که از نواحی بهسود و بامیان در شرق، تا مرز اسکان قبیله دایکندی در غرب، از بلخاب در شمال تا دره‌های واقع در طول رودخانه هلمند در جنوب گسترش یافته است. افراد این قبیله در تمام دامنه‌های جنوبی کوه بابا سکنی گزیده‌اند. محققین زیادی، اسامی گوناگونی از قبایل کوچک‌تر تحت پوشش این قبیله بزرگ را ذکر کرده‌اند. به عنوان مثال بلوو اسامی قبایل کوچک دای زنگی را به این صورت متذکر شده است:<sup>۴</sup> بچه غلام، بابلی، سگ پی (سک پای)، سگ جو، تکاش، اوراروس (Urarus)، یان غور و دای خندی که در مناطق لعل و سرجنگل، سگ دیز، ورس، زورو، سرقُل در قسمت سفلی چخچران اسکان دارند. شرمین فقط نام قبایل بچه غلام و دای زنگی بای را ذکر کرده است.<sup>۵</sup> برنز لیست زیر را پیشنهاد کرده است: بچه غلام، یان غور، و توکونا.<sup>۶</sup> نام این قبیله، از نام شخصی به نام زنگی گرفته شده که در منابع ایلخانان مغول چندین بار یادآوری شده است.<sup>۷</sup>

## جاغوری

طبق سنن هزارگی، نام قبیله جاغوری، از دو عبارت جام (ظرف کوچک) و غوری (بشقاب) گرفته شده است. بنیان‌گذار این قبیله فرزند شاهزاده تاتار بود و مادرش کنیز ایرانی که شاهزاده او را به عقد موقت خود درآورده بود. بیکون عبارت جاغوری را با عبارت جاواری به معنی کنیز مرتبط دانسته است.<sup>۸</sup> نام جاغوری را نمی‌توان یک نام کاملاً

۱. همان: ۴۱.
۲. وود: ۱۲۷، حیات‌خان: ۳۰۶، بلوو، تحقیق: ۴۱؛ فردیناند، یادداشت‌های مقدماتی: ۱۶؛ تیمورخانف: ۳۴.
۳. شرمین، مغول‌ها: ۱۲۲، پاورقی ۱۸۸.
۴. بلوو، تحقیق: ۳۵.
۵. شرمین، مغول‌ها: ۱۲۵.
۶. برنز: ۲۲۸.
۷. شرمین، مغول‌ها: ۱۲۴.
۸. بیکون، هزاره‌های مغول: ۲۹.



امروزی دانست. فوچر این کلمه را با عبارت سانسکریت «جاگودا» مرتبط دانسته است که نام جغرافیایی زابل و یا نام قبیله‌ای در این محل بوده است.<sup>۱</sup> بیوار (Bivar) قدم فراتر گذاشته و گفته است: جاگودا عبارت سانسکریت شده کلمه زابل است.<sup>۲</sup> جاغوری‌ها در مناطق جرمتو، سوخته، جلگه، سنگ ماشه، درّه ارغنداب ورشته کوه‌های گل کوه ساکن هستند.<sup>۳</sup> قلمرو این قبیله از شمال به هجرستان، از شرق به قره‌باغ، مقور، ورسنه؛ از طرف غرب به مالستان و ارزگان، و از جنوب هم به ارزگان، ختم می‌شود.<sup>۴</sup> قبیله بزرگ جاغوری از طوایف زیر تشکیل شده: آته، المتو، بوله، نثار، بفران، باغچاری، بلایتو، بوبک، گیوتو، گری، غوشی، گوجیرستان، ایزداری، قلندر، مالستان، مامه، مغی تو، پاشال، شیرداغ، شوناسی، زولی و ناساری.<sup>۵</sup> برنز فقط به پنج قبیله کوچک اشاره کرده که عبارتند از: بوکک، قلندر، مالستان، هوجریستان و زونلی.<sup>۶</sup> تیمورخانف نام هفت ایل را ذکر کرده است: پشه‌ای، شیرداغ، قلندر، گری، ایزداری، باغچاری و آتک.<sup>۷</sup> در میان مورخین امروزی اسکورمان فقط نام سه قبیله را ذکر می‌کند: مسکه، قلندر و وقی.<sup>۸</sup> لیچ این قبایل را یادآور شده است: گری، باغچاری، ایزداری، اتک، قلندر، پشه‌ای و شیرداغ. این هفت ایل جمعاً «مامه» نامیده می‌شود. و نام هر تک قبیله را داک تاک گذاشته‌اند.<sup>۹</sup> قبیله قلندر در نواحی مغیلو، گردنه کوتل، اولوم، گردنه موغو، دم‌سگو، سرخ قل، گردو، بق، موخ‌لی اسکان دارند.<sup>۱۰</sup> در غرب قبیله قلندر، قبیله‌های غلام وقی، هزاره بوباش قرار دارند. در شمال آن ارزگان و از طرف شرق به قبیله آته آبه، از جنوب به قبیله جلال‌زی توخوس (Tokhus) محدود می‌شود.<sup>۱۱</sup> در حالی که اکثر نویسندگان هزاره جاغوری را به عنوان بخش کوچکی از یک قبیله به حساب می‌آورند، بیکون این مردم را به عنوان یکی از قبایل زیر ذکر کرده است.<sup>۱۲</sup> جاغوری، ای‌زو، مسکه، و بابا. ترتیب نام قبایل هم از بزرگ به کوچک می‌باشد. در بین بخش‌های کوچکتری قبیله

۱. بیوار، نقشه معادن: ۷۹.

۲. همان: ۸۰.

۳. بلو، تحقیق: ۴۵.

۴. تیمورخانف: ۳۶.

۵. بلو، تحقیق: ۴۵.

۶. برنز: ۲۳۰-۲۲۹.

۷. تیمورخانف: ۳۶.

۸. اسکورمان، مغول‌ها: ۱۲۵.

۹. لیچ، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۶.

۱۰. همان: ۳۳۷.

۱۱. همان: ۳۳۸.

۱۲. بیکون، هزاره‌های مغول: ۲۹.

جاغوری، قوم قلندر هم به عنوان یک قوم مستقل و هم به عنوان یک بخش از قبیله جاغوری توصیف شده است. قوم قلندر در ناحیه‌ای بین جاغوری و ارزگان در قسمت علیای دره ارغنداب سکنی دارند.<sup>۱</sup> بیکون، محل سکونت این قوم را در بین جاغوری و چهاردسته دانسته است.<sup>۲</sup> لیج بر این باور است که قوم قلندر در جنوب ارزگان، شرق هزاره بویاش که از طرف جنوب با افغان‌های جلال‌زیی هم‌مرز است، قرار دارد.<sup>۳</sup>

### پولادی، فولادی، پولادا، پلادی

محققین غربی اغلب از این قوم با کلمات فاو لاد (Faulad) یا پولادی (Puladi) یاد می‌کنند.<sup>۴</sup> این دسته از قبایل هزاره، ممکن است نام خود را از نام یکی از چند پولاد مشهور مغول گرفته باشند.<sup>۵</sup> پولاد بوغه یکی از فولادهایی است که توسط حاکم بدخشان امیر حسین در کابل استقرار یافته بود، او که بعد از محکم کردن پایه‌های قدرت خود، علم مخالفت را بلند نمود.<sup>۶</sup> فولاد دیگر یکی از ژنرال‌های تیمور بود که در دوران حاکمیت شاهرخ پسر تیمور به حکومت خراسان ملحق شد.<sup>۷</sup> قوم فولادی ناحیه‌ای مشهور به مالستان را در اختیار دارند. از طرف غرب و شمال به مرزهای سرزمین مستقل هزاره‌ها [مناطق مرکزی هزاره‌جات]، از طرف شرق به اراضی قوم محمدخواجه و چهار دسته غزنی، و از طرف جنوب به خطه جاغوری محدود می‌شود.<sup>۸</sup> بعضاً به آجرستان خاص یعنی دره اصلی رود آجرستان بین روستای دایه در شمال شرقی و درفشان در جنوب غربی سکنی دارند. آنها قبیله کوچکی هستند که اصالتاً یکی از بخش‌های ابتدایی مردم هزاره هستند. در حالی که بخش عمده‌ای از این قوم در آجرستان زندگی می‌کنند، تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها در مجاورت اولسوالی مالستان نیز مقیم هستند. فولادی‌ها در مناطق دیگر هزاره‌جات نیز پراکنده شده‌اند. از این فولادی‌های پراکنده، می‌توان خاندان فولادی بامیان و دره صوف را نام برد.<sup>۹</sup> بلو و نیز یادآور شده است که تعداد قابل توجهی از طایفه فولادی در بهسود و در ناحیه شمال ناور و دره فولادی در جنوب بامیان

۱. گاز افغانستان: ۲۹۱-۲۸۷.
۲. بیکون، ابوک: ۷.
۳. لیج، یادداشت‌های تکمیلی: ۳۳۸.
۴. اسکورمان، مغول‌ها: ۱۲۲.
۵. بیکون، تحقیق: ۲۴۶.
۶. ملفوظات تیموری: ۱۱۷.
۷. پرایس: ۲۹۶.
۸. تیمورخانف: ۳۵.
۹. گاز افغانستان: ۲۹۰.



به سر می برند. به علاوه این دو مورد بلو متذکر می شود که در غرب بلوچستان نیز از این طایفه دیده می شود.<sup>۱</sup> اسکورمان محل فولادی های پراکنده شده را در جنوب بامیان می داند.<sup>۲</sup> قبایل کوچکتر فولادی ها عبارتند از<sup>۳</sup>: کلدن زایی، آجئی، موسات، طبسی، پنج پای، حاجی، جمال، خونین ده، کیم سونگ و چکو.

### شیخعلی

قبیله شیخعلی قبلاً به نام دای کلان یا دای کَلو معروف بودند.<sup>۴</sup> شاید این قبیله نام فعلی خود را از نام رهبر خود، شیخعلی، یکی از ژنرال های تیمور گرفته باشد.<sup>۵</sup> این قبیله، ناحیه ای بین بامیان، غوربند، و سرچشمه های رود هلمند را در اختیار دارند.<sup>۶</sup> همچنین خانواده هایی از این قبیله در نواحی کوه دمان، دشت سفید، رشته کوه های پغمان، گرون دیوال و دره های خارزار بهسود زندگی می کنند. قسمت اعظم هزاره های شیخعلی در شرق بامیان در دره غوربند زندگی می کنند. اسکان پراکنده مردم شیخعلی، امروزه در دره های شیبیر تو و عراق (ایراق) برای هیچ محقق پوشیده نیست.<sup>۷</sup> قبایل شیخعلی به قبایل کوچک تر زیر تقسیم می شوند: دارغان، کالو، حبش، تاتار و سگ پا.<sup>۸</sup> این قبیله دره شیخعلی، دره ترکمن، جلمیش، سرخاب، خینجان و غوری را نیز در اختیار دارند.<sup>۹</sup> لیست دیگری از قبایل شیخعلی به این صورت ارائه شده است: علی جم، کرمعلی، هاش خواجه، نیک پای، ده میرگ، تاتار و کرای.<sup>۱۰</sup>

### ارزگانی

بر طبق سنت هزارگی، این قبیله اسم خود را از اسم نوه چنگیز، ارگون خان، گرفته اند. به مرور زمان و طی چندین قرن بعد، این اسم تبدیل به ارگون گان شده، سرانجام به صورت کلمه ارزگان درآمد.<sup>۱۱</sup> نویسندگان قرن ۱۹ عنوان هزاره یاغیستان یا هزاره پس کوه را به

۱. بلو، تحقیق: ۴۶.

۲. اسکورمان، مغول ها: ۱۲۲، پاورقی های # ۱۸۸ و ۱۹۰.

۳. گاز افغانستان: ۲۹۰.

۴. همان: ۲۷۷.

۵. پرایس: ۲۹۶.

۶. بلو، تحقیق: ۴۵.

۷. تیمورخاتف: ۳۵.

۸. بلو، تحقیق: ۴۵.

۹. گاز افغانستان: ۲۸۰.

۱۰. نامه های محرمانه.

۱۱. سلیمان: ۳.

هزاره ارزگان داده‌اند.<sup>۱</sup> در بین قبایل کوچک‌تر هزاره پس‌کوه، ارزگانی بزرگترین قبیله است که دره و اولسوالی ارزگان در جنوب شرق آجرستان را در اختیار دارد.<sup>۲</sup> قبیله ارزگانی به زیرقبایل ذیل تقسیم می‌شود:<sup>۳</sup> نیک‌روز، شیخا (شیخه)، پالان، فیروز، سعید، درویش، حسانی، خادم نجرود و بیت‌مور. قلمرو این قبیله (ارزگانی) به منطقه قبیله دای‌چوپان در جنوب، غورا در غرب، جاغوری در شرق و قبایل سلطان، زولی، میرآدینه، دایه، و فولادی در شمال محدود می‌شود.

### قبایل کوچک‌تر وزیرقبایل آن

به علاوه قبایلی که قبلاً ذکر آنان رفت، نویسندگان مختلف، چندین قبیله دیگر را یادآور شده‌اند. بلوو موقعیت قبیله بربری را در نواحی سرچنگل، لعل، و قسمت‌های علیای دره هریرود مشخص کرده است.<sup>۴</sup> شرم‌ن لیستی از قبایل شهرستان ارانه داده است که شامل قبیله‌ای به نام سه‌پای می‌شود. سه‌پای از قبایل جنوبی دایزنگی، یا دایزنگی پینتاب (آفتاب‌رخ) است؛ در حالی که دایزنگی شمالی، دایزنگی گیرو (سایه‌رخ) هستند.<sup>۵</sup> بخش سه‌پای‌نشین دایزنگی، سمت‌چپ ساحل رودخانه هلمند و بالای دره گیزاو [گیزاب] تعیین شده است.<sup>۶</sup> شرم‌ن قبیله کوچک‌تری را به نام سلطان احمد که مربوط به قبیله بزرگ شهرستانی می‌شود، یادآور شده است. البته اسم این قبیله قبلاً در زیرمجموعه قبایل جاغوری به میان آمده و گفته شد که در سرچنگل راوتی در آجرستان مقیم هستند.<sup>۷</sup> بیکن<sup>۸</sup> نه تنها قبیله سلطان احمد را بخشی از قبایل ارزگان می‌داند که حتی بعضی از قبایل کوچک جاغوری، به عنوان مثال زولی، را نیز جزئی از این قبیله به حساب آورده است.<sup>۹</sup> شرم‌ن قبایلی را که در ناحیه لعل زندگی می‌کنند، به شمول قبیله سه‌پای، از قبایل کوچک دایزنگی دانسته است. او قبایل کوچک بیشتری را جزء زیرمجموعه قبیله شهرستانی فهرست کرده است.<sup>۱۰</sup> سه‌پای که شاخه اصلی قبایل دایزنگی است، سرزمین وسیعی را

۱. گاز افغانستان: ۲۸۶.
۲. همان: ۲۸۸.
۳. تیمورخانف: ۳۶.
۴. بلوو، تحقیق: ۴۶.
۵. گاز افغانستان: ۲۹۲-۲۸۸.
۶. همان: ۲۸۸.
۷. همان: ۲۸۸.
۸. بیکن، أبوک: ۶.
۹. گاز افغانستان: ۲۲۸.
۱۰. شرم‌ن، مغول‌ها: ۱۱۹.



که تا دایکندی، لعل، و شهرستان کشیده شده است، در اختیار دارد.<sup>۱</sup>

یکی از قبایلی که باعث سردرگمی محققین متأخره شده است، قوم تیموری بیکن می باشد. این قبیله نواحی کوتل اونی (گردنه اونی) در مجاورت سرچشمه را در اختیار خود دارد. بیکن قوم تیموری را که هیچ نویسنده دیگری قبلاً از آنها سخنی به میان نیاورده بود، جزئی از قبایل هزاره دانسته است. بیکن معتقد است که تیموری از دودمان هزاره های دایکندی، بهسود، و احتمالاً دیگر منابع قبیله ای تشکیل شده است.<sup>۲</sup> شرمین در این مورد با بیکن موافق نیست، و قوم تیموری را از هزاره های هزاره جات نمی داند. شرمین عقیده دارد که دلیلی بر این مدعا وجود ندارد. شرمین از این هم فراتر رفته اظهار می دارد که تیموری ها اصالتاً هراتی هستند و با ایماق های نواحی هرات منتسب می باشند.<sup>۳</sup> اخیراً تنوری شرمین با دریافته های فردیناند تقویت شده است. فردیناند که رسومات تیموری ها را ثبت کرده است، اصلی آنان را از نواحی شیندن (سبزوار) می داند، که هنگام ورود خود در مناطق محل سکونت فعلیشان، کاملاً هزاره شده بودند.<sup>۴</sup> به هر حال او نتوانسته است، اثری از زمان ورود تیموری ها [به هزاره جات] پیدا کند.

قبیله دیگری به نام چوره که بیکن<sup>۵</sup> آن را قوم کوچکی از قبیله بزرگ ارزگانی توصیف کرده است، به عنوان قبیله مستقلی گزارش شده است. به صورت مشابه، هزاره یکه ولنگ، که به عنوان قبیله مستقلی گزارش شده است، بیکن آن را شاخه ای از قبیله دایزنگی دانسته است.<sup>۶</sup> قبیله دیگر، قبیله بابلی است که از آن به عنوان بخشی از هزاره های ارزگانی شاخه دای خبتای یاد شده است.<sup>۸</sup> این قبیله همان قبیله دای خبتای است.<sup>۹</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

۱. گاز افغانستان: ۲۲۸.
۲. بیکن، أبوک: ۸.
۳. شرمین، مغول ها: ۱۲۲ و ۱۳۶.
۴. فردیناند، یادداشت های نژادشناسی: ۱۷۷.
۵. بیکن، أبوک: ۸.
۶. تیمورخانف: ۳۴.
۷. بیکن، أبوک: ۸.
۹. گاز افغانستان: ۲۸۸.